

علم الصيغ

الشيخ المفيد آية الله العظمى
الحمد لله رب العالمين



دار الكتاب ديوبند

Website: MadarseWale.blogspot.com

Website: NewMadarsa.blogspot.com

جو کتاب نیٹ پر موجود نہیں ہیں
یا کوئی کتاب آپکو چاہئے جو نیٹ پر
موجود نہ ہو تو آپ ہمیں میسیج کریں



ٹیلیگرام چینل

@New Madarsa

<https://t.me/NewMadarsa>

یا ٹیلیگرام گروپ

@New Madarsa Group

<https://t.me/NewMadarsaGroup>

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله على نواله که دریں ایام نزهت انجام کتاب لاجواب
مفید طلاب در علم صرف حاوی قوانین عجیبہ و غریبہ منسجمی بہ



از افادہ اعلامہ یگانہ دوران جامع کمالا علیہ و عملیہ محقق علوم عقلیہ و
نقلیہ مقبول بارگاہ صد حضرت مولانا مفتی عنایت احمد صاحب
اعلیٰ اللہ درجہ فی جنت النعیم

ناشر

۲۲۷۵۵۲

پاسرندیم اینڈ پبلیشنگ کمپنی دیوبند۔ یو پی



Follow All Social Media Network:



Blogger



Telegram



Instagram

facebook



काम देख कर follow करें

بریک مقدمه چهار باب خاتمه مقدمه تقسیم کلمه و اقسام آن کلمه که لفظ موضوع
 مفرد را گویند بر سه قسم است فعل و اسم و حرف فعل آنکه دلالت کند بر معنی مستقل
 یکی از ازمنه گذشته یعنی وحال و استقبال چون ضَرَبَ و یَضْرِبُ و اسم آنکه دلالت
 کند بر معنی مستقل با یکی از ازمنه گذشته چون رَجُلٌ و ضَارِبٌ و حرف آنکه دلالت کند
 بر معنی غیر مستقل که در قسم کلمه دیگر فهمیده نشود چون مِنْ و الی و فعل باعتبار معنی و زمانه بر
 قسم است ماضی و مضارع و امر ماضی آنکه دلالت کند بر وقوع معنی در زمانه گذشته چون
 فَعَلَ کرد آن کیم در زمانه گذشته و مضارع آنکه دلالت کند بر وقوع معنی در زمانه حال یا آینده
 چون یَفْعَلُ می کند یا خواهد کرد آن کیم در زمانه حال یا آینده و امر آنکه دلالت کند بر طلب
 کاری از فاعل مخاطب بزمان آینده چون افْعَلْ بکن تو کیم در زمانه آینده ماضی و مضارع
 اگر نسبت فعل دران بفاعل یعنی کننده کار باشد معروف باشد چون ضَرَبَ زود آن
 کیم و یَضْرِبُ می زند یا خواهد زد آن کیم و اگر بمفعول باشد یعنی آنکه کار بر او واقع
 شده باشد مجهول بود چون ضَرِبَ زده شد آن کیم و یَضْرِبُ زده میشود یا زده خواهد
 شد آن کیم و امر مذکور نمیشد مگر معروف ماضی و مضارع معروف مجهول اگر دلالت بر
 ثبوت کاری کند اثبات باشد چون نَصَرَ و یَنْصُرُ و اگر بر نفی دلالت کند نفی باشد چون
 مَاصَرِبَ و لا یُصَرِبُ و فعل باعتبار تعداد حرف اصلی بر دو قسم است ثلاثی و رباعی ثلاثی آنکه
 سه حرف اصلی در او باشد چون نَصَرَ و یَنْصُرُ و رباعی آنکه چهار حرف اصلی دران باشد
 چون بَعَثَ و یَبْعِثُ و هر یکی ازین هر دو یا مجز و یا باشد که بخروج حرف ثلثه یا اربعه اصلی
 بر وزن فعل ^{۱۱}

علم الصیغه

در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است

در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است

علم مقدمه از مقدمه ایست که طبعه لشکر را گویند و اصطلاحاً مراد است از امری که موقوف
 طبعه مسائل آن علم باشد از اموری که در عنوان علم یا کتاب مذکور شود تا بحدی را بدارد آن در فهم مسائل طبعه
 حاصل شود ^{۱۱} علم کلمه کسب نام یعنی سخن ما خود را که است یعنی فعلی در هر اصطلاح لفظی که موضوع بر آن معنی مفرد
 بود ^{۱۲} علم موضوع یعنی وضع کرده شده و معنی وضع در لغت نهادن است و در اصطلاح خاص کردن معنی

در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است
 در این علم که در این کتاب است

علم الصیغ

زیادتی در ماضی نداشته باشد یا مزید نیه که در آن در ماضی زیادت بر حروف اصلی باشد
مثال ثلاثی مجرد و نصیر و نصیر مثال ثلاثی مزید نیه اختیاب اگر مثال رباعی مجرد
بعضی مثال رباعی مزید نیه کسرتیل ابد لثقی و فعل باقتدار اقسام حروف بر چهار
قسم است صحیح و مهور و معتل و مضاعف صحیح است که در حروف اصلی وی همزه و
حرف علت و دو حرف یک جنس باشد حرف علت و او و الف و یا را گویند که همزه و
آن و ای باشد امثله که گذشته همه از صحیح بوده همزه آنکه در حروف اصلی وی همزه باشد
پس اگر بجای ف باشد آنرا همزه فا گویند چون اصر و اگر بجای عین باشد همزه عین
چون سبائی و اگر بجای لام باشد همزه لام چون قرء معتل آنکه در حروف اصلی وی
حرف علت بود اگر یک باشد آنرا سه قسم است معتل فاکه آنرا مثال گویند چون وعد
و معتل عین که آنرا جوف گویند چون قال و بیاع و معتل لام که آنرا ناقص گویند
چون دعا و سرفی و اگر دو حرف علت باشد آنرا کیفیت گویند آن بر دو قسم است
مفروق که هر دو حرف علت متصل باشد چون طوبی و مفروق اگر منفصل باشد چون
وقی مضاعف آنست که در حروف اصلی وی دو حرف یک جنس باشد چون قرء و لیل
پس کل اقسام ده باشد یک صحیح و سه همزه و پنج معتل و یک مضاعف صرفی آن بسبب
کثرت مباحث صرفیه هفت را اعتبار کرده اند که درین بیت مذکور اند معیت صحیح است و
مثال است مضاعف به لیف ناقص و همزه و جوف هم بر سه قسم است مصدر و مشتق و
جامد مصدر آنکه لالت کند کار می در آخر معنی فائیش و ن یاتن باشد چون الضوب زدن

بعضی مثال رباعی مزید نیه کسرتیل ابد لثقی و فعل باقتدار اقسام حروف بر چهار
قسم است صحیح و مهور و معتل و مضاعف صحیح است که در حروف اصلی وی همزه و
حرف علت و دو حرف یک جنس باشد حرف علت و او و الف و یا را گویند که همزه و
آن و ای باشد امثله که گذشته همه از صحیح بوده همزه آنکه در حروف اصلی وی همزه باشد
پس اگر بجای ف باشد آنرا همزه فا گویند چون اصر و اگر بجای عین باشد همزه عین
چون سبائی و اگر بجای لام باشد همزه لام چون قرء معتل آنکه در حروف اصلی وی
حرف علت بود اگر یک باشد آنرا سه قسم است معتل فاکه آنرا مثال گویند چون وعد
و معتل عین که آنرا جوف گویند چون قال و بیاع و معتل لام که آنرا ناقص گویند
چون دعا و سرفی و اگر دو حرف علت باشد آنرا کیفیت گویند آن بر دو قسم است
مفروق که هر دو حرف علت متصل باشد چون طوبی و مفروق اگر منفصل باشد چون
وقی مضاعف آنست که در حروف اصلی وی دو حرف یک جنس باشد چون قرء و لیل
پس کل اقسام ده باشد یک صحیح و سه همزه و پنج معتل و یک مضاعف صرفی آن بسبب
کثرت مباحث صرفیه هفت را اعتبار کرده اند که درین بیت مذکور اند معیت صحیح است و
مثال است مضاعف به لیف ناقص و همزه و جوف هم بر سه قسم است مصدر و مشتق و
جامد مصدر آنکه لالت کند کار می در آخر معنی فائیش و ن یاتن باشد چون الضوب زدن

بعضی مثال رباعی مزید نیه کسرتیل ابد لثقی و فعل باقتدار اقسام حروف بر چهار
قسم است صحیح و مهور و معتل و مضاعف صحیح است که در حروف اصلی وی همزه و
حرف علت و دو حرف یک جنس باشد حرف علت و او و الف و یا را گویند که همزه و
آن و ای باشد امثله که گذشته همه از صحیح بوده همزه آنکه در حروف اصلی وی همزه باشد
پس اگر بجای ف باشد آنرا همزه فا گویند چون اصر و اگر بجای عین باشد همزه عین
چون سبائی و اگر بجای لام باشد همزه لام چون قرء معتل آنکه در حروف اصلی وی
حرف علت بود اگر یک باشد آنرا سه قسم است معتل فاکه آنرا مثال گویند چون وعد
و معتل عین که آنرا جوف گویند چون قال و بیاع و معتل لام که آنرا ناقص گویند
چون دعا و سرفی و اگر دو حرف علت باشد آنرا کیفیت گویند آن بر دو قسم است
مفروق که هر دو حرف علت متصل باشد چون طوبی و مفروق اگر منفصل باشد چون
وقی مضاعف آنست که در حروف اصلی وی دو حرف یک جنس باشد چون قرء و لیل
پس کل اقسام ده باشد یک صحیح و سه همزه و پنج معتل و یک مضاعف صرفی آن بسبب
کثرت مباحث صرفیه هفت را اعتبار کرده اند که درین بیت مذکور اند معیت صحیح است و
مثال است مضاعف به لیف ناقص و همزه و جوف هم بر سه قسم است مصدر و مشتق و
جامد مصدر آنکه لالت کند کار می در آخر معنی فائیش و ن یاتن باشد چون الضوب زدن

بعضی مثال رباعی مزید نیه کسرتیل ابد لثقی و فعل باقتدار اقسام حروف بر چهار
قسم است صحیح و مهور و معتل و مضاعف صحیح است که در حروف اصلی وی همزه و
حرف علت و دو حرف یک جنس باشد حرف علت و او و الف و یا را گویند که همزه و
آن و ای باشد امثله که گذشته همه از صحیح بوده همزه آنکه در حروف اصلی وی همزه باشد
پس اگر بجای ف باشد آنرا همزه فا گویند چون اصر و اگر بجای عین باشد همزه عین
چون سبائی و اگر بجای لام باشد همزه لام چون قرء معتل آنکه در حروف اصلی وی
حرف علت بود اگر یک باشد آنرا سه قسم است معتل فاکه آنرا مثال گویند چون وعد
و معتل عین که آنرا جوف گویند چون قال و بیاع و معتل لام که آنرا ناقص گویند
چون دعا و سرفی و اگر دو حرف علت باشد آنرا کیفیت گویند آن بر دو قسم است
مفروق که هر دو حرف علت متصل باشد چون طوبی و مفروق اگر منفصل باشد چون
وقی مضاعف آنست که در حروف اصلی وی دو حرف یک جنس باشد چون قرء و لیل
پس کل اقسام ده باشد یک صحیح و سه همزه و پنج معتل و یک مضاعف صرفی آن بسبب
کثرت مباحث صرفیه هفت را اعتبار کرده اند که درین بیت مذکور اند معیت صحیح است و
مثال است مضاعف به لیف ناقص و همزه و جوف هم بر سه قسم است مصدر و مشتق و
جامد مصدر آنکه لالت کند کار می در آخر معنی فائیش و ن یاتن باشد چون الضوب زدن

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

بحث نہی مجہول لا یفعل لا یفعل الی آخرہ فعل مضارع مجزوم
 علم و دیگر جوازم اگر لام کلمہ حرف علت باشد مفتوح چون کمدع و لم یرہ و لم یخس
 و کما یدع و ان یدع و لیدع و کایدع و هکذا برای تاکید فعل مضارع
 لام تاکید مفتوح و نون تاکید ثقیله و خیفه می آید لام در اول و نون در آخر دخل
 میشود و ثقیله مشدّد باشد و در ہمہ صیغ می آید و خیفه ساکن و در ثنیہ و جمع مؤنث
 نمی آید و در باقی صیغ می آید ما قبل نون ثقیله در یفعل و تفعل و افعل
 و تفعل مفتوح می شود و نون اعرابی در صیغ ثنیہ و جمع مذکر و واحد مؤنث
 حاضر می آید پس الف ثنیہ باقی می ماند و نون ثقیله بعد آن مکسور می
 چون لیفعلات و واو جمع مذکر و یاء مؤنث حاضر می آفتد و
 ضمہ ما قبل واو و کسره ما قبل یا باقی میماند چون لیفعلن لیفعلن
 و در جمع مؤنث غائب و حاضر میان نون جمع و نون ثقیله الف می
 آرند تا اجتماع سه نون لازم نیاید چون لیفعلات و لیفعلات و درین
 سہ دو ہم نون ثقیله مکسور می باشد با بجز بعد الف نون ثقیله مکسور می
 باشد و در دیگر جاها مفتوح و نون خیفه در غیر ثنیہ و جمع مؤنث حال
 مثل نون ثقیله دارد و مضارع بر آمدن نون ثقیله خیفه خاص مستقبل
 میگردد لام تاکید با نون ثقیله فعل مستقبل معروف لیفعلن
 لیفعلات لیفعلن تفعلن تفعلات لیفعلن لیفعلن لیفعلن
 لیفعلن لیفعلات لا یفعلن لیفعلن مجہول لیفعلن
 تا آخر لام تاکید با نون خیفه در فعل مستقبل معروف

علم الصیغہ

فصل
در بیان
افعال
تفصیل
در بیان
افعال

۱۲
فصل
تفصیل
در بیان
افعال
در بیان
افعال
تفصیل
در بیان
افعال

یروزن آفعل آید مگر از نون و عیب نمی آید چه درین هر دو افعال بر
صفت مشبیه می آید چون آخرو و آغمی و از غیر ثلاثی مجرد نمی آید بخت
تفصیل افعال افعلان افعلا و افعلا و افعلا و افعلا و افعلا و افعلا
فعل فاعلیان فعلیان فعلیات فعل و افعال جمع تکسیر مذکر است
و فعل جمع تکسیر مؤنث و افعلا و فعلیات جمع سالم جمع سالم از آگوننده بنا می آید
دران سلامت مانند در مذکر یواؤ و نون آید و در مؤنث بالف و تا آید و
جمع تکسیر آنکه بنا می آید دران سلامت مانند ام تفصیل گاهی برای
زیادت معنی مفعولیت هم می آید چون اشتر یعنی مشهور صفت مشبیه آنکه
دلالت کند بر اقصاف ذاتی یعنی مصدری بوضع ثبوت و ام فاعل دلالت میکند
بر اقصاف بطور حدوث و لهذا صفت مشبیه همیشه لازم باشد اگر چه افعال متعدی
آید پس فرق در سماع و سماع نیست که سماع دلالت می کند بر ذاتی که موصوف
باشد نشینیدن چیزی بالفعل و لهذا بعد آن مفعول آمدن میتواند چون سماع
کلامک سماع دلالت می کند بر ذاتی که موصوف بسمع باشد بطور ثبوت اعتبار
تعلق چیزی در آن ملحوظ نیست بلکه عدم اعتبار تعلق چیزی ملحوظ پس سماع
کلامک نمی توان گفت اوزان صفت مشبیه بسیار است
چون صفت صفر صلب حسن حسن تدلس تراشم بک

فصل
در بیان
افعال
تفصیل
در بیان
افعال
در بیان
افعال
تفصیل
در بیان
افعال
در بیان
افعال
تفصیل
در بیان
افعال

علم الصیغه

فصل
در بیان
افعال
تفصیل
در بیان
افعال
در بیان
افعال
تفصیل
در بیان
افعال

فصل
در بیان
افعال
تفصیل
در بیان
افعال
در بیان
افعال
تفصیل
در بیان
افعال

حَطْمٌ جُنُبٌ أَحْمَرٌ كَابِرٌ كَيْدٌ غَفُورٌ جَيْدٌ جَبَانٌ هَجَانٌ شَجَاعٌ
 عَطَشَانٌ عَطَشَى جَبَلِيٌّ حَمْرَاءُ عَشْرَاءُ كِبَشٌ صَفْتٌ مَشِيهٌ
 حَسَنٌ حَسَانٌ حَسَنِيٌّ حَسَنُونَ حَسِينٌ حَسَنَةٌ حَسْتَانٌ
 حَسْتِيٌّ حَسَنَاتٌ اسْمُ آلَةٍ كَدَالَتٌ كَدِيرٌ آلَةٌ صَدْرٌ فَعْلٌ بَرَسٌ وَزَنٌ آيِدٌ
 مِفْعَلٌ مِفْعَلَةٌ مِفْعَالٌ كِبَشٌ اسْمُ آلَةٍ مِئَصْرٌ مِئَصْرَانٌ مِئَصْرِيٌّ
 مِئَصْرَانٌ مِئَصْرَةٌ مِئَصْرَتَانِ مِئَصْرَتَيْنِ مِئَصِرٌ مِئَصِرَانِ
 مِئَصِرَاتٍ مِئَصِرَاتِيْنَ مِئَصِرَاتِيْكُمْ مِئَصِرَاتِيْكُمْ مِئَصِرَاتِيْكُمْ
 خَاتَمٌ آلَةٌ خَتَمٌ لِيَعْنِي مَهْرٌ كَرُونٌ وَعَالَمٌ آلَةٌ وَالسُّتْنُ كَرُونٌ قِسْمٌ مَعْنَى اسْمِ
 غَالِبٌ آمَدَةٌ عَلَى الْاِطْلَاقِ بِمَعْنَى اسْتِقْفَاقِيٍّ مُسْتَعْمَلٌ نَيْسٌ بِهَرَّ آلَةٍ خَتَمٌ رَا
 خَاتَمٌ وَبِهَرَّ آلَةٍ عِلْمٌ رَا عَالَمٌ نَتَوَانُ كَفَتْ اسْمُ طَرَفٍ دَلَالَتٌ مِيَكِنْدُ بِرِجَالِ
 صَدْرٍ فَعْلٌ يَأْوِتُ صَدْرٌ فَعْلٌ اَزْ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ وَ مَعْنُومِ الْعَيْنِ وَ نَاقِصٌ
 مَطْلَقًا بِرُوزِنِ مِفْعَلٌ آيِدٌ لِفَتْحِ الْعَيْنِ چُونِ مَفْخٌ وَ مَنصُورٌ وَ مَرْمِيٌّ وَ اَزْ كَسُورِ الْعَيْنِ
 وَ اَزْ مِثَالِ مَطْلَقًا بِرُوزِنِ مِفْعَلٌ آيِدٌ كَيْسِرِيْنَ چُونِ مَصْرُوبٌ وَ مَوْقِعٌ وَ اَنَّهُ
 لِبَعْضِي صَرَفِيَّانِ كَفْتَةٌ اَنَّهُ اَزْ مَضَاعِفِ هَمْ مَطْلَقًا لِفَتْحِ الْعَيْنِ آيِدٌ صَحِيحٌ نَيْسٌ وَ
 اسْتِدْلَالٌ كَرِهَةٌ اَنَّهُ لِبَلْفِظِ مَقْرُومِ اَزْ لِيَفْتِحِ كَيْسِرِيْنَ سِتٌ وَ دَرِ قُرْآنِ مَجِيدٍ اَقْرَعُ قَائِنٌ
 الْمَقْرُومُ وَ صَحِيحٌ اَيْسِتٌ كَهْ اَزْ مَضَاعِفِ كَسُورِ الْعَيْنِ كَيْسِرِيْنَ آيِدٌ چَاخِمْ مَحَلٌّ اَزْ
 حَلِّ مَحَلٍّ وَ لَفْظٌ مَحَلٌّ هَمْ وَ دَرِ قُرْآنِ مَجِيدٍ اَقْرَعُ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ
 وَ لَفْظٌ مَقْرُومٌ رَا جَوَابٌ دَاوَدٌ اَنَّهُ كَهْ طَرَفٌ نَيْسٌ بَلْ كَهْ مَصْدَرٌ كَيْسِرِيٌّ اسْتِ حَسِينَةٌ طَرَفٌ
 كَهْ بِمَعْنَى وَقْتٍ دَلَالَتٌ كَنَدٌ اَنَّهُ طَرَفٌ زَمَانٌ كَوْنِيْدٌ وَ اَنَّهُ بِرِ مَعْنَى جَاكُ

صفت زدن حادث شده ۲

علم الصبغة

Website: Madarse Wale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

Handwritten marginal notes in Urdu script, including the title 'علم الصبغة' and various grammatical explanations.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, continuing the grammatical discussion.

نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است

همو میباشد که بران شرط میشود از فعل لازم مفعول نمی آید فعل مجبول منسوب
بمفعول میباشد لهذا آن هم از لازم نمی آید مگر هر گاه که فعل لازم را بحرف
جر متعدی کنند مجبول مفعول از آن می آید چون کَرِبِه مَكْرُوبِه
**باب ششم فَعِلٌ يَفْعَلُ بِكَيْسِرِ الْعَيْنِ فِيهَا الْحَسْبُ وَالْحَسِيَانُ نَشْتَرُ
حَسِبَ يَحْسِبُ حَسْبًا وَحَسْبَانًا فَهُوَ حَاسِبٌ وَحُسْبٌ يَحْسِبُ
حَسْبًا وَحَسْبَانًا فَهُوَ فَحُسُوبٌ الْحِصَابُ** ازین باب جز حَسِبَ يَحْسِبُ
نیامده و در این هم در مصراع فتح عین نیز آمده است و یا هر چند کلمه مثال و صیغه ازین
باب آمده اند **فصل دوم** در ابواب ثلاثی مزید فیه مطلق ثلاثی مزید فیه دو قسم است
طبیعی و غیر طبعی که مطلقش را مطلق غیر از آن گویند که زیادت حرف بر وزن رباعی گردد
و جز معنی باب طبعی دیگر در آن نباشد چون **جَلْبَبٌ** و مطلق آنکه چنین نباشد
یعنی بر وزن رباعی نگردد و اگر گردد بآب آن معنی دیگر هم داشته باشد چون
جَلْبَبٌ و اگر هر چونکه ذکر طبعی بعد ذکر رباعی می آید چه فهم آن بر فهم رباعی
موقوف است لهذا اولاً ذکر مطلق کرده می شود و آن بر دو قسم است
بامتره وصل و بی متره وصل اول راهفت باب است

نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است

علم الصیغه

نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است

نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است

نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است

نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است
نظری از آن مقصود است

است در باب اول افعال علامت این باب تا می زاید است بعد فاکلم چون
اجتناب پرین کردن تصرفه اجتناب مجتنب اجتناباً فهو مجتنب
اجتناب مجتنب اجتناباً فهو مجتنب الامر من اجتناب والنهی
عند الاجتناب الطرف منه مجتنب درین باب و جمله ابواب ثلاثی
مزید فیه و رباعی مجرد مزید فیه و فعل ماضی مجهول سوازی ما قبل آخر که مسود
می باشد هر حرف متحرک مضموم می شود و ساکن بحال خودی ماند پس در
اجتناب همزه و ما هر دو مضموم است و همچنین در استنصر و در نفی ماضی
این باب و جمله ابواب همزه وصل چون همزه وصل بسبب در آمدن ما و لا
بیفته الف ما و لا هم ساقط شود پس ما اجتناب لا اجتناب ما الفطر
لا انفطر ما استنصر لا استنصر گویند اسم فاعل درین باب
و جمله ابواب ثلاثی مزید و رباعی بروزن مضارع معروف آید جز اینکه
اسم مضموم بجای علامت مضارع می آید و ما قبل آخر را کسره میدهند
اگر کسور نباشد و اسم مفعول مثل اسم فاعل می باشد مگر ما قبل آخر در آن
مفتوح می باشد و اسم ظرف بروزن اسم مفعول آن باب آید و اله و اسم
تفضیل ازین ابواب نباید اگر ادائی معنی آله منظور باشد لفظ ما به بر لفظ مصدر
ببفرایند مثلاً ما به الاجتناب گویند و اگر ادائی معنی تفضیل منظور باشد لفظ
است بر مصدر منصوب ببفرایند مثلاً است اجتناباً گویند و در لون و عیب
که در ثلاثی مجرد اسم تفضیل از آن نباید هم ادائی معنی تفضیل همین وضع کنند
مثلاً است حمرة و استهما گویند قاعده اگر فاعل افعال

باب اول افعال علامت این باب تا می زاید است بعد فاکلم چون
الاجتناب پرین کردن تصرفه اجتناب مجتنب اجتناباً فهو مجتنب
اجتناب مجتنب اجتناباً فهو مجتنب الامر من اجتناب والنهی
عند الاجتناب الطرف منه مجتنب درین باب و جمله ابواب ثلاثی
مزید فیه و رباعی مجرد مزید فیه و فعل ماضی مجهول سوازی ما قبل آخر که مسود
می باشد هر حرف متحرک مضموم می شود و ساکن بحال خودی ماند پس در
اجتناب همزه و ما هر دو مضموم است و همچنین در استنصر و در نفی ماضی
این باب و جمله ابواب همزه وصل چون همزه وصل بسبب در آمدن ما و لا
بیفته الف ما و لا هم ساقط شود پس ما اجتناب لا اجتناب ما الفطر
لا انفطر ما استنصر لا استنصر گویند اسم فاعل درین باب
و جمله ابواب ثلاثی مزید و رباعی بروزن مضارع معروف آید جز اینکه
اسم مضموم بجای علامت مضارع می آید و ما قبل آخر را کسره میدهند
اگر کسور نباشد و اسم مفعول مثل اسم فاعل می باشد مگر ما قبل آخر در آن
مفتوح می باشد و اسم ظرف بروزن اسم مفعول آن باب آید و اله و اسم
تفضیل ازین ابواب نباید اگر ادائی معنی آله منظور باشد لفظ ما به بر لفظ مصدر
ببفرایند مثلاً ما به الاجتناب گویند و اگر ادائی معنی تفضیل منظور باشد لفظ
است بر مصدر منصوب ببفرایند مثلاً است اجتناباً گویند و در لون و عیب
که در ثلاثی مجرد اسم تفضیل از آن نباید هم ادائی معنی تفضیل همین وضع کنند
مثلاً است حمرة و استهما گویند قاعده اگر فاعل افعال

علم الضیف

مزال و از صفت هر س و ال نیز متوسط قرار یافت در میان
کلامه افعال

بجز در باب اول افعال علامت این باب تا می زاید است بعد فاکلم چون
اجتناب پرین کردن تصرفه اجتناب مجتنب اجتناباً فهو مجتنب
اجتناب مجتنب اجتناباً فهو مجتنب الامر من اجتناب والنهی
عند الاجتناب الطرف منه مجتنب درین باب و جمله ابواب ثلاثی
مزید فیه و رباعی مجرد مزید فیه و فعل ماضی مجهول سوازی ما قبل آخر که مسود
می باشد هر حرف متحرک مضموم می شود و ساکن بحال خودی ماند پس در
اجتناب همزه و ما هر دو مضموم است و همچنین در استنصر و در نفی ماضی
این باب و جمله ابواب همزه وصل چون همزه وصل بسبب در آمدن ما و لا
بیفته الف ما و لا هم ساقط شود پس ما اجتناب لا اجتناب ما الفطر
لا انفطر ما استنصر لا استنصر گویند اسم فاعل درین باب
و جمله ابواب ثلاثی مزید و رباعی بروزن مضارع معروف آید جز اینکه
اسم مضموم بجای علامت مضارع می آید و ما قبل آخر را کسره میدهند
اگر کسور نباشد و اسم مفعول مثل اسم فاعل می باشد مگر ما قبل آخر در آن
مفتوح می باشد و اسم ظرف بروزن اسم مفعول آن باب آید و اله و اسم
تفضیل ازین ابواب نباید اگر ادائی معنی آله منظور باشد لفظ ما به بر لفظ مصدر
ببفرایند مثلاً ما به الاجتناب گویند و اگر ادائی معنی تفضیل منظور باشد لفظ
است بر مصدر منصوب ببفرایند مثلاً است اجتناباً گویند و در لون و عیب
که در ثلاثی مجرد اسم تفضیل از آن نباید هم ادائی معنی تفضیل همین وضع کنند
مثلاً است حمرة و استهما گویند قاعده اگر فاعل افعال

طلب مد کردن تصرف است تصرف است تصرف است تصرف است
 مستنصر و استنصر استنصر استنصر استنصر استنصر استنصر
 الامر من استنصر والنهي عنه لا تستنصر الظرف منه
 مستنصر فائدة در استطاع يستطيع جائز است که تا
 استفعال حذف کنند فما استطاعوا كما كتب في در قرآن مجید از
 بین باب است باب سوم انفعال علامت آن زیادت لئون است
 قبل فاو این باب همیشه لازم آید چون الانقطاع شکافته شدن تصرفیه
 انقطرتنقطر انقطاع انقطاع انقطاع انقطاع والنهي عنه
 لا انقطاع الظرف منه منقطر قاعدة هر لفظیکه فای اولون باشد از
 باب انفعال نیاید بلکه اگر ادای معنی انفعال منظور باشد آن را بیاب
 انفعال برند چون انتکس سزگون شد باب چهارم افعال علامت
 آن تکرار لام است و بدون چار حرف بعد بهره وصل در ماضی چون الاجمر
 سخن شدن تصرفیه اجمر اجمر اجمر اجمر اجمر اجمر
 اجمر اجمر اجمر والنهي لا اجمر لا اجمر لا اجمر
 الظرف منه اجمر وصل اجمر تا بود و حرف یک جنس
 جمع آمدن اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اجمر شد و بر همین قیاس
 است تلیل اجمر و اجمر و اجمر آن در واحد که امر بسبب قف اجتماع
 ساکنین شد که هر دو را ساکن کنند گاهی ای دوم رفتم دادند اجمر شد گاهی
 پس اجمر شد گاهی تک عام کردند اجمر شد و دیگر مصلح مجزوم را

Website: MadarseWale.blogspot.com
 Website: NewMadarsa.blogspot.com

علم الصيغ

Website: MadarseWale.blogspot.com
 Website: NewMadarsa.blogspot.com

Handwritten marginal notes in Persian script, providing detailed grammatical explanations and examples related to the main text. The notes are written in a dense, cursive style and cover the entire page around the central text.

م که فرط بدین قاصد نیست که همین ناقص باشد نه در حکم آن مجاب دوم لام کلمه

علم الصیغ

سبب آخر اشتقاق تعلیل از صورت دیگر بیشتر دارد

همین نمط باید فهمید فائده لام این باب همیشه مشد و باشد مگر در باب
 چون اذعوی که در آن با حکام لفیف کار بند شوند که واو اول را سلا
 دارند و در واو دوم تعلیلات حسب قواعد ناقص کنند باب پنجم
 افعیال علامت آن تکرار لام است یا زیادت الف قبل لام اول
 که آن الف در مصدر بیابدل شده چون اذ هیام سخت سیاه شدن
 اذ هَامَ یَذْهَامُ اذ هیاماً فهُوَ مَذْهَامٌ الامر منه اذ هَامَ اذ هَامَ اذ هَامَ
 اذ هَامِمْ والنهی عنه لاتذ هَامُ لاتذ هَامِمْ لاتذ هَامِمْ
 الظرف منه مَذْهَامٌ اذ غام در صیغ این باب مثل صیغ باب افعیال
 گردیده هر صیغه را بقیاس مشاکل خود اصل بر آورده تعلیل می باید کرد و درین
 بر دو باب معنی لون و عیب بیشتر آید و این بر دو باب همیشه لازم باشند
 باب ششم افعیال علامت آن تکرار عین است توسط واو میان دو
 عین و آن واو در مصدر بسبب کسره ما قبل بیابدل شده چون الاخشیشان
 سخت درشت شدن تصریفه اِخْشَوْشٌ یَخْشَوْنُ یَخْشَوْنُ اِخْشِيشَانَا
 فهُوَ مَخْشَوْشٌ الامر منه اِخْشَوْشٌ والنهی عنه لا تَخْشَوْشٌ والظرف
 منه مَخْشَوْشٌ این باب بیشتر لازم می آید و گاهی متعدی آمده چون
 اَحْلَوْ لَيْتَهُ شِیرِینٌ پند آتم آن را باب مضموم افعال علامت آن واو
 مشد است بعد عین چون اِاحْلَوْ اذ شِیرِینٌ تصریفه اِحْلَوْ ذِیحْلَوْ
 اِحْلَوْ اذ اَفْهُوَ مَحْلَوْذٌ الامر منه اِحْلَوْذٌ والنهی عنه لا تَحْلَوْذٌ
 الظرف منه مَحْلَوْذٌ ثلاثی فزید مطلق بی همزه وصل را پنج باب است

۲۲
 سوال شده بود
 این باب همیشه مشد و باشد مگر در باب
 چون اذعوی که در آن با حکام لفیف کار بند شوند که واو اول را سلا
 دارند و در واو دوم تعلیلات حسب قواعد ناقص کنند باب پنجم
 افعیال علامت آن تکرار لام است یا زیادت الف قبل لام اول
 که آن الف در مصدر بیابدل شده چون اذ هیام سخت سیاه شدن
 اذ هَامَ یَذْهَامُ اذ هیاماً فهُوَ مَذْهَامٌ الامر منه اذ هَامَ اذ هَامَ اذ هَامَ
 اذ هَامِمْ والنهی عنه لاتذ هَامُ لاتذ هَامِمْ لاتذ هَامِمْ
 الظرف منه مَذْهَامٌ اذ غام در صیغ این باب مثل صیغ باب افعیال
 گردیده هر صیغه را بقیاس مشاکل خود اصل بر آورده تعلیل می باید کرد و درین
 بر دو باب معنی لون و عیب بیشتر آید و این بر دو باب همیشه لازم باشند
 باب ششم افعیال علامت آن تکرار عین است توسط واو میان دو
 عین و آن واو در مصدر بسبب کسره ما قبل بیابدل شده چون الاخشیشان
 سخت درشت شدن تصریفه اِخْشَوْشٌ یَخْشَوْنُ یَخْشَوْنُ اِخْشِيشَانَا
 فهُوَ مَخْشَوْشٌ الامر منه اِخْشَوْشٌ والنهی عنه لا تَخْشَوْشٌ والظرف
 منه مَخْشَوْشٌ این باب بیشتر لازم می آید و گاهی متعدی آمده چون
 اَحْلَوْ لَيْتَهُ شِیرِینٌ پند آتم آن را باب مضموم افعال علامت آن واو
 مشد است بعد عین چون اِاحْلَوْ اذ شِیرِینٌ تصریفه اِحْلَوْ ذِیحْلَوْ
 اِحْلَوْ اذ اَفْهُوَ مَحْلَوْذٌ الامر منه اِحْلَوْذٌ والنهی عنه لا تَحْلَوْذٌ
 الظرف منه مَحْلَوْذٌ ثلاثی فزید مطلق بی همزه وصل را پنج باب است

این باب همیشه مشد و باشد مگر در باب
 چون اذعوی که در آن با حکام لفیف کار بند شوند که واو اول را سلا
 دارند و در واو دوم تعلیلات حسب قواعد ناقص کنند باب پنجم
 افعیال علامت آن تکرار لام است یا زیادت الف قبل لام اول
 که آن الف در مصدر بیابدل شده چون اذ هیام سخت سیاه شدن
 اذ هَامَ یَذْهَامُ اذ هیاماً فهُوَ مَذْهَامٌ الامر منه اذ هَامَ اذ هَامَ اذ هَامَ
 اذ هَامِمْ والنهی عنه لاتذ هَامُ لاتذ هَامِمْ لاتذ هَامِمْ
 الظرف منه مَذْهَامٌ اذ غام در صیغ این باب مثل صیغ باب افعیال
 گردیده هر صیغه را بقیاس مشاکل خود اصل بر آورده تعلیل می باید کرد و درین
 بر دو باب معنی لون و عیب بیشتر آید و این بر دو باب همیشه لازم باشند
 باب ششم افعیال علامت آن تکرار عین است توسط واو میان دو
 عین و آن واو در مصدر بسبب کسره ما قبل بیابدل شده چون الاخشیشان
 سخت درشت شدن تصریفه اِخْشَوْشٌ یَخْشَوْنُ یَخْشَوْنُ اِخْشِيشَانَا
 فهُوَ مَخْشَوْشٌ الامر منه اِخْشَوْشٌ والنهی عنه لا تَخْشَوْشٌ والظرف
 منه مَخْشَوْشٌ این باب بیشتر لازم می آید و گاهی متعدی آمده چون
 اَحْلَوْ لَيْتَهُ شِیرِینٌ پند آتم آن را باب مضموم افعال علامت آن واو
 مشد است بعد عین چون اِاحْلَوْ اذ شِیرِینٌ تصریفه اِحْلَوْ ذِیحْلَوْ
 اِحْلَوْ اذ اَفْهُوَ مَحْلَوْذٌ الامر منه اِحْلَوْذٌ والنهی عنه لا تَحْلَوْذٌ
 الظرف منه مَحْلَوْذٌ ثلاثی فزید مطلق بی همزه وصل را پنج باب است

این باب همیشه مشد و باشد مگر در باب
 چون اذعوی که در آن با حکام لفیف کار بند شوند که واو اول را سلا
 دارند و در واو دوم تعلیلات حسب قواعد ناقص کنند باب پنجم
 افعیال علامت آن تکرار لام است یا زیادت الف قبل لام اول
 که آن الف در مصدر بیابدل شده چون اذ هیام سخت سیاه شدن
 اذ هَامَ یَذْهَامُ اذ هیاماً فهُوَ مَذْهَامٌ الامر منه اذ هَامَ اذ هَامَ اذ هَامَ
 اذ هَامِمْ والنهی عنه لاتذ هَامُ لاتذ هَامِمْ لاتذ هَامِمْ
 الظرف منه مَذْهَامٌ اذ غام در صیغ این باب مثل صیغ باب افعیال
 گردیده هر صیغه را بقیاس مشاکل خود اصل بر آورده تعلیل می باید کرد و درین
 بر دو باب معنی لون و عیب بیشتر آید و این بر دو باب همیشه لازم باشند
 باب ششم افعیال علامت آن تکرار عین است توسط واو میان دو
 عین و آن واو در مصدر بسبب کسره ما قبل بیابدل شده چون الاخشیشان
 سخت درشت شدن تصریفه اِخْشَوْشٌ یَخْشَوْنُ یَخْشَوْنُ اِخْشِيشَانَا
 فهُوَ مَخْشَوْشٌ الامر منه اِخْشَوْشٌ والنهی عنه لا تَخْشَوْشٌ والظرف
 منه مَخْشَوْشٌ این باب بیشتر لازم می آید و گاهی متعدی آمده چون
 اَحْلَوْ لَيْتَهُ شِیرِینٌ پند آتم آن را باب مضموم افعال علامت آن واو
 مشد است بعد عین چون اِاحْلَوْ اذ شِیرِینٌ تصریفه اِحْلَوْ ذِیحْلَوْ
 اِحْلَوْ اذ اَفْهُوَ مَحْلَوْذٌ الامر منه اِحْلَوْذٌ والنهی عنه لا تَحْلَوْذٌ
 الظرف منه مَحْلَوْذٌ ثلاثی فزید مطلق بی همزه وصل را پنج باب است

تفصیل سے معلوم ہو گیا ہے کہ اس کا مطلب ہے کہ...

باب اول افعال علامت آن ہمزہ قطعی است در ماضی و امر و علامت مضارع آن در معروف ہم مضموم می باشد تصرفیه اگر مکرّم اکرّامًا فهو مکرّم و اگر مکرّم اکرّامًا فهو مکرّم الّا امر منه اکرّم والنهی عنہ لا تکرّم الطرف منه مکرّم - ہمزہ قطعی کہ در ماضی بود در مضارع بیفتاد و رزہ مضارع یا کرّم یا کرّمان الخ می آید پس در اکرّم دو ہمزہ جمع می آمدند بسبب کراہت آن از ان حذف یک ہمزہ مناسب بود پس برای موافقت از حمله صنغ مضارع حذف کردند باب دوم تفعیل علامت آن تشدید علین است بی تقدم تابرنا و علامت مضارع درین باب ہم در معروف مضموم می باشد چون التّصریفُ کرّو انیدن تصرفیه صرفُ یصرفُ تصريفًا فهو مصرفٌ و صرفُ یصرفُ تصريفًا فهو مصرفُ الّا امر منه صرفٌ والنهی عنہ لا تصرف الطرف منه مصرفٌ مصدر این باب بر وزن فعّال ہم می آید چون کذاب قال الله تعالی وکذّبوا یا ایتنا کذابا و بر وزن فعّال ہم می آید چون سلام و کلام باب سوم مفاعله علامت آن زیادت الف است



باب الیواب ثلاثی مزید ہمزہ وصل

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

تفصیل سے معلوم ہو گیا ہے کہ اس کا مطلب ہے کہ...

تفصیل سے معلوم ہو گیا ہے کہ اس کا مطلب ہے کہ...

تفصیل سے معلوم ہو گیا ہے کہ اس کا مطلب ہے کہ...

تفصیل سے معلوم ہو گیا ہے کہ اس کا مطلب ہے کہ...

تفصیل سے معلوم ہو گیا ہے کہ اس کا مطلب ہے کہ...

تفصیل سے معلوم ہو گیا ہے کہ اس کا مطلب ہے کہ...

اصطلاحاً بعد از آنکه در این باب...
تفاوت در این است که در بعضی موارد...
در این باب باید دانست که...

چون الضميمة بر گماشته شدن تصرفه حینظر تصیطه الهم فنیة
زیادت یا بعد عین چون الشریفه افرونی بر گماهی کشت بریدن تصرفه
شرفه شریفه الخه فو علة زیادت واو بعد فاجون الجوربة
پا تبار پوشانیدن تصرفه جورب مجورب الخه فعلة زیادت
نون بعد عین چون القلنسة کلاه پوشانیدن تصرفه قلنس
قلنس الخه فعلة زیادت یا بعد لام چون القلنسة کلاه پوشانیدن
تصرفه قلسی یقلسی قلنسة فهو مقلس وقلسی یقلسی
قلنسة فهو مقلسی الامر منه قلنس وقلسی عند لا تقلس
الطرف منه مقلسی اصل قلسی قلسی بود یا متحرک یا قبل مفتوح
یا را الف کردند و همچنین قلنسة مصدره قلنسیة بود و همچنین یقلسی
مضارع مجهول که اصل آن یقلسی بود و در مقلسی مفعول که اصل
آن مقلسی بود لیکن در آن الف بسبب اجتماع ساکنین یا تونین
بیتقاد یقلسی مضارع معروف که اصل آن یقلسی بود یا را
ساکن کردند و همچنین مقلس اسم فاعل که اصل آن مقلسی بود
لیکن یا ای آن بعد سکون بسبب اجتماع ساکنین یا تونین بیتقاد و
طوق برباعی مزید یا محق بمفعل است یا محق با فعل لال یا محق با فعل لال
اول را هشت باب است الف فعل زیادت تا قبل ف و تکرار
لام چون تجلبب چادر پوشیدن ۲ - تفعل زیادت تا
قبل ف و واو میان عین و لام چون تسرول شلوار پوشیدن

علم الضميمة

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

در این باب...
تفاوت در این است که...
در این باب باید دانست که...

بسیار هم رباعی مجدد و هم رباعی مزید فیه شمرده اند درین رساله بر سه هجرات
 اکتفا کرده ایم در باب تمغزل و طعنان کرده اند که زیادت الحاق قبل فانی آید جز تا که
 بضرورت ادائی معنی مطاوعت قبل فامی آید پس سیم برای الحاق نمی تواند
 شد بهین جهت صاحب تمغز گفته که این باب شاذ از قبیل غلط است
 میثم را اصلی گمان کرده تا بر آن آورند و مولانا عبد العلی صاحب در رساله
 بهایت الصفوف تمغزل را از مطعقات بر آورده داخل رباعی مزید فیه کرده اند و می
 نیست که طبع است و این تفسیر که زیادت الحاق قبل فانیاید بیجا است صاحب
 فصول الکبری اکثر صنغ را که در آن زیادت قبل فاست مثل زمخسری و غیره
 از مطعقات شمرده مناط الحاق برین است که مزید فیه بسبب زیادت بر وزن
 رباعی گردد و معنی جدید از قبیل خواص علاوه معانی طبع به پیدا نکند هر گاه
 این مناط یافته شد در طبع بودن متسکن شبهه نیست و چون مسکین بر وزن
 بفعیل است بفعیل و قاعده معینه محققان صرف که برای زیادت
 حرف مناسبت مزید با ماده بدالتی از دلالات ثلثه یعنی مطابقی و تضمینی و
 التزامی کافی است مقتضی زیادت میم است در مسکن و مسکین پس عده مولانا
 عهد العلی رحمه الله علیه آنرا از باب تسننل باصالت میم صحیح نیست
 قائده صاحب ثنائیه تمغزل و تفاعل از مطعقات شمرده جمیع محققین خطیه او نموده
 اند بهین جهت که هر چند تمغزل و تفاعل بر وزن رباعی گردیده لیکن درین هر دو
 باب خواص و معانی زائد است نسبت به طبع پس مناط الحاق یافته نمی
 شود قائده حضرت استادی مولوی سید محمد صاحب بریلوی غفر له

بسیار هم رباعی مجدد و هم رباعی مزید فیه شمرده اند درین رساله بر سه هجرات اکتفا کرده ایم در باب تمغزل و طعنان کرده اند که زیادت الحاق قبل فانی آید جز تا که بضرورت ادائی معنی مطاوعت قبل فامی آید پس سیم برای الحاق نمی تواند شد بهین جهت صاحب تمغز گفته که این باب شاذ از قبیل غلط است میثم را اصلی گمان کرده تا بر آن آورند و مولانا عبد العلی صاحب در رساله بهایت الصفوف تمغزل را از مطعقات بر آورده داخل رباعی مزید فیه کرده اند و می نیست که طبع است و این تفسیر که زیادت الحاق قبل فانیاید بیجا است صاحب فصول الکبری اکثر صنغ را که در آن زیادت قبل فاست مثل زمخسری و غیره از مطعقات شمرده مناط الحاق برین است که مزید فیه بسبب زیادت بر وزن رباعی گردد و معنی جدید از قبیل خواص علاوه معانی طبع به پیدا نکند هر گاه این مناط یافته شد در طبع بودن متسکن شبهه نیست و چون مسکین بر وزن بفعیل است بفعیل و قاعده معینه محققان صرف که برای زیادت حرف مناسبت مزید با ماده بدالتی از دلالات ثلثه یعنی مطابقی و تضمینی و التزامی کافی است مقتضی زیادت میم است در مسکن و مسکین پس عده مولانا عهد العلی رحمه الله علیه آنرا از باب تسننل باصالت میم صحیح نیست قائده صاحب ثنائیه تمغزل و تفاعل از مطعقات شمرده جمیع محققین خطیه او نموده اند بهین جهت که هر چند تمغزل و تفاعل بر وزن رباعی گردیده لیکن درین هر دو باب خواص و معانی زائد است نسبت به طبع پس مناط الحاق یافته نمی شود قائده حضرت استادی مولوی سید محمد صاحب بریلوی غفر له

علم الصیغه
 در این رساله
 در باب تمغزل
 در باب طعنان
 در باب فانی
 در باب آید
 در باب سیم
 در باب الحاق
 در باب نمی
 در باب تواند
 در باب شد
 در باب بهین
 در باب جهت
 در باب صاحب
 در باب تمغز
 در باب گفته
 در باب که
 در باب این
 در باب باب
 در باب شاذ
 در باب از
 در باب قبیل
 در باب غلط
 در باب است
 در باب میثم
 در باب اصلی
 در باب گمان
 در باب کرده
 در باب تا
 در باب بر
 در باب آن
 در باب آورند
 در باب و
 در باب مولانا
 در باب عبد
 در باب العلی
 در باب صاحب
 در باب در
 در باب رساله
 در باب بهایت
 در باب الصفوف
 در باب تمغزل
 در باب را
 در باب از
 در باب مطعقات
 در باب بر
 در باب آورده
 در باب داخل
 در باب رباعی
 در باب مزید
 در باب فیه
 در باب کرده
 در باب اند
 در باب و
 در باب می
 در باب نیست
 در باب که
 در باب طبع
 در باب است
 در باب و
 در باب این
 در باب تفسیر
 در باب که
 در باب زیادت
 در باب الحاق
 در باب قبل
 در باب فانی
 در باب آید
 در باب بیجا
 در باب است
 در باب صاحب
 در باب فصول
 در باب الکبری
 در باب اکثر
 در باب صنغ
 در باب را
 در باب که
 در باب در
 در باب آن
 در باب زیادت
 در باب قبل
 در باب فاست
 در باب مثل
 در باب زمخسری
 در باب و
 در باب غیره
 در باب از
 در باب مطعقات
 در باب شمرده
 در باب مناط
 در باب الحاق
 در باب برین
 در باب است
 در باب که
 در باب مزید
 در باب فیه
 در باب بسبب
 در باب زیادت
 در باب بر
 در باب وزن
 در باب رباعی
 در باب گردد
 در باب و
 در باب معنی
 در باب جدید
 در باب از
 در باب قبیل
 در باب خواص
 در باب علاوه
 در باب معانی
 در باب طبع
 در باب به
 در باب پیدا
 در باب نکند
 در باب هر
 در باب گاه
 در باب این
 در باب مناط
 در باب یافته
 در باب شد
 در باب در
 در باب طبع
 در باب بودن
 در باب متسکن
 در باب شبهه
 در باب نیست
 در باب و
 در باب چون
 در باب مسکین
 در باب بر
 در باب وزن
 در باب بفعیل
 در باب است
 در باب بفعیل
 در باب و
 در باب قاعده
 در باب معینه
 در باب محققان
 در باب صرف
 در باب که
 در باب برای
 در باب زیادت
 در باب حرف
 در باب مناسبت
 در باب مزید
 در باب با
 در باب ماده
 در باب بدالتی
 در باب از
 در باب دلالات
 در باب ثلثه
 در باب یعنی
 در باب مطابقی
 در باب و
 در باب تضمینی
 در باب و
 در باب التزامی
 در باب کافی
 در باب است
 در باب مقتضی
 در باب زیادت
 در باب میم
 در باب است
 در باب در
 در باب مسکن
 در باب و
 در باب مسکین
 در باب پس
 در باب عده
 در باب مولانا
 در باب عهد
 در باب العلی
 در باب رحمه
 در باب الله
 در باب علیه
 در باب آنرا
 در باب از
 در باب باب
 در باب تسننل
 در باب باصالت
 در باب میم
 در باب صحیح
 در باب نیست
 در باب قائده
 در باب صاحب
 در باب ثنائیه
 در باب تمغزل
 در باب و
 در باب تفاعل
 در باب از
 در باب مطعقات
 در باب شمرده
 در باب جمیع
 در باب محققین
 در باب خطیه
 در باب او
 در باب نموده
 در باب اند
 در باب بهین
 در باب جهت
 در باب که
 در باب هر
 در باب چند
 در باب تمغزل
 در باب و
 در باب تفاعل
 در باب بر
 در باب وزن
 در باب رباعی
 در باب گردیده
 در باب لیکن
 در باب درین
 در باب هر
 در باب دو
 در باب باب
 در باب خواص
 در باب و
 در باب معانی
 در باب زائد
 در باب است
 در باب نسبت
 در باب به
 در باب طبع
 در باب پس
 در باب مناط
 در باب الحاق
 در باب یافته
 در باب نمی
 در باب شود
 در باب قائده
 در باب حضرت
 در باب استادی
 در باب مولوی
 در باب سید
 در باب محمد
 در باب صاحب
 در باب بریلوی
 در باب غفر

مبطله... دقت... تامل... انوش... نکند... نفس... جو... صادر... تا... است... اول... حکایت... نمان... نشین... گفت... بنوع... کرام... است... برای... می... ساکن... تا... تا... چون... اولش... که... همزه... وجه... بیشتر... اجتناب... در... والا... حکم... معلوم... هموز... فارغ... همزه... گویند... را... علم... در... از... را... در... را... در... را... در... را...

مبطله... دقت... تامل... انوش... نکند... نفس... جو... صادر... تا... است... اول... حکایت... نمان... نشین... گفت... بنوع... کرام... است... برای... می... ساکن... تا... تا... چون... اولش... که... همزه... وجه... بیشتر... اجتناب... در... والا... حکم... معلوم... هموز... فارغ... همزه... گویند... را... علم... در... از... را... در... را... در... را... در... را...

علم الصیغه

برای ضبط حرکات مصادر غیر ثلاثی مجرد قاعده تقریر فرموده اند افاوه نوشته می شود قاعده هر مصدر غیر ثلاثی مجرد که در آخرش تا باشد و فاقمقوح بود ما بعد ساکن اولش منفتح باشد چون مفاعله و فاعله و ملحقات آن و هر مصدر مذکور که تا قبل فای آن باشد و فاقمقوح بود ما بعد ساکن اولش مضموم باشد چون نقائل و تقیل و تسریل و ملحقات آن و اگر فاقمقوح بود ما بعد آن کسور باشد چون تصرف و هر مصدر که همزه وصل در ابتدا داشته باشد ما بعد ساکن اولش کسور باشد چون اجتناب و استبصار و غیر آن چرا فعل و فاعل که از فروع تفاعل اند اصلی از ابواب همزه وصل نیستند هر مصدر که همزه قطعی اولش باشد ما بعد ساکن اولش منفتح بود چون افعال این قاعده وجه ضبط حرکت ما بعد ساکن اول با لخصوص اینست که خطا در لفظ بهمین حرف بیشتر از مردم واقع میشود اکثر مناسبت و دیگر مصادر مفاعلت را یکسر عین و اجتناب را بفتح یا بر زبان می آرند قاعده برای ضبط حرکت عین مضارع معلوم در ابواب غیر ثلاثی مجرد اگر در ماضی تا قبل فاق باشد عین مضارع منفتح خواهد بود والا کسور و در ریاعی و ملحقات کل آن لام اول هر حرفیکه بجای آن باشد حکم عین دارد پس در فاعل و تفاعل و تفعّل و در ملحقاتش تا قبل آخر در مضارع معلوم منفتح باشد و در جمله ابواب دیگر کسور یاب سوم در صرف هموز و معقل و مضاعف مثل بر سه و فصل چون از سر و ابواب فارغ شدیم حالا بقواعد تخفیف و اعلال و ادغام می پردازیم تخفیف همزه را تخفیف گویند و تخفیف صرف علت را اعلال

است بر ما... Website: MadarseWale.blogspot.com Website: NewMadarsa.blogspot.com Website: MadarseWale.blogspot.com Website: NewMadarsa.blogspot.com

مبطله... دقت... تامل... انوش... نکند... نفس... جو... صادر... تا... است... اول... حکایت... نمان... نشین... گفت... بنوع... کرام... است... برای... می... ساکن... تا... تا... چون... اولش... که... همزه... وجه... بیشتر... اجتناب... در... والا... حکم... معلوم... هموز... فارغ... همزه... گویند... را... علم... در... از... را... در... را... در... را... در... را...

Handwritten notes at the top of the page, including the number 32 and various grammatical terms.

جمع خطیہ خطائی ہو بسبب وقوع آن قبل طرف بعد الف جمع ہمزہ شد
پس خطاؤ گرید بعد از ان ہمزہ ثانیہ بقاعدہ جاو یا شد پس حسب این
قاعدہ ہمزہ را با ی مفتوحہ و یا را الف کردند خطا یا شد قاعدہ ہمزہ متحرک
کہ پس حرف ساکن غیرہ زائدہ و یا ی تصغیر بعد نقل حرکتش بیا قبل
مذوق شود جواز چون تینئل سقذ حکم ویر مینحاه قاعدہ دریری
ویری و جملہ افعال رویت این قاعدہ بطور وجوب مستعمل است نہ در اسماء
مشتقہ از رویت پس در فرای طرف و مصدری و در مرآة آلمہ و در مرئی اسم
مفعول حرکت ہمزہ با قبل دادہ ہمزہ را حذف کردن جائز است نہ واجب
قاعدہ ہمزہ متحرکہ اگر بعد متحرک باشد در ان من بین قریب بین بعید ہمزہ
دو جائز است خواندن ہمزہ میان مخرج خود و مخرج حرف علتی کہ وفق حرکتش
باشد بین قریب است و میان مخرج او و مخرج حرف علت وفق حرکت
ما قبل بین بین بعید و بین بین را تسہیل ہم گویند مثال سبالی سبیلو و
در سالی ہر دو بین بین ہمزہ در مخرج خود الف خواندہ خواہد شد چہ خود ہمزہ
ہم مفتوح است ما قبلش ہم مفتوح و در سبیم در بین بین قریب میان مخرج یا و
ہمزہ و در بعید میان مخرج الف ہمزہ و در لوم میان مخرج واو و ہمزہ بین بین
قریب است میان مخرج الف و ہمزہ بعید و بعد الف در ہمزہ بین بین قریب
جائز است قاعدہ ہمزہ استفہام چون بر ہمزہ در آید چون انتم در ان جائز
ست کہ ثانیہ را جرفیکہ قاعدہ تخفیف مقتضی آن باشد بدل کنند پس در انتم او ہم
سازند و جائز است کہ ہمزہ را تسہیل کنند قریب یا بعید جائز است کہ میان ہمزہ
الف متوسط یا در انتم گویند قسم دوم در گردانہا کے مہموزہ

Vertical handwritten notes on the right side of the page, providing additional grammatical details and examples.



Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

Handwritten notes at the bottom of the page, continuing the grammatical discussion.

خذوا من الدنيا ما آتاكم واما الآخرة فلا تفرحوا بها الا بما آتاكم الله
 لا تخذوا منها ما آتاكم الله الا بما آتاكم الله لا تخذوا منها ما آتاكم الله الا بما آتاكم الله
 لا تخذوا منها ما آتاكم الله الا بما آتاكم الله لا تخذوا منها ما آتاكم الله الا بما آتاكم الله

همزة فا از باب نصر الأخذ گرفتن أخذ يأخذ أخذاً فهو أخذ
 وأخذاً يؤخذ أخذاً فهو مأخوذ الأمر منه حد والنهي عنه
 لا تخذ الطرف منه ما أخذ والآلة منه ميخذ وميخذة وميخاد
 وتثنيته مأخذاً وميخذان والجمع منهما مأخذوا وأخذوا
 افضل التفضيل منه أخذ والمونث منها خذي وتثنيته مأخذها
 أخذان وأخذيان والجمع منهما أخذون وأخذاً وأخذوا
 أخذوا وأخذيات امرين باب كه خذ آلهه برخلاف قياس است قياسي
 مقتضی آن بود که او خذ می آید باید ان همز دوم پلو او بقاعده او من همچین امر کل
 یا کل هم کل یا تیده و در امر امر یا مر خذف همزین و ابهامی هر دو هم تجاوزه است
 صر و او صر هر دو آمده در صنع مضارع معلوم این باب تغییر واحد منکلم قاعده
 را پس جاری است و در مفعول و طرف هم و در آله قاعده بیئ و در مضارع مجهول
 غیر واحد منکلم قاعده بیئ و در واحد منکلم مضارع معروف و فعل التفضیل قاعده
 امن و در جمع آن قاعده او آدم و در واحد منکلم مضارع مجهول قاعده او من تعلیلاً
 همه فهمیده پر زبان باید آورده هموز فا از باب ضرب الاء صمیه کردن
 استویاً سراسراً التي تعليلات صنع لقياس باب اخذ باید فهمیده خرائمه در امر آن که
 الضم است قاعده ان جاری شده دیگر ابواب ثلاثی مجردا همین وضع باید کرد انی هموز
 فا از باب فاعل الاء استاد فرما بر واری کردن اینست صر یا تصدیه است اما در
 صمیه و او تمیر یو تمیر ایتماراً فهو مؤتمر الأمر منما ایتمر والنهي عنه لا
 تأتمر الطرف منه مؤتمر در ماضی معلوم واه جار مرفق مهد قاعده ایان جاری

در امر واحد است
 و در امر جمع است
 و در امر واحد است
 و در امر جمع است
 و در امر واحد است
 و در امر جمع است
 و در امر واحد است
 و در امر جمع است
 و در امر واحد است
 و در امر جمع است

علم الضم

در امر واحد است
 و در امر جمع است
 و در امر واحد است
 و در امر جمع است
 و در امر واحد است
 و در امر جمع است
 و در امر واحد است
 و در امر جمع است
 و در امر واحد است
 و در امر جمع است

هموز فا از باب نصر الأخذ گرفتن أخذ يأخذ أخذاً فهو أخذ
 وأخذاً يؤخذ أخذاً فهو مأخوذ الأمر منه حد والنهي عنه
 لا تخذ الطرف منه ما أخذ والآلة منه ميخذ وميخذة وميخاد
 وتثنيته مأخذاً وميخذان والجمع منهما مأخذوا وأخذوا
 افضل التفضيل منه أخذ والمونث منها خذي وتثنيته مأخذها
 أخذان وأخذيان والجمع منهما أخذون وأخذاً وأخذوا
 أخذوا وأخذيات امرين باب كه خذ آلهه برخلاف قياس است قياسي
 مقتضی آن بود که او خذ می آید باید ان همز دوم پلو او بقاعده او من همچین امر کل
 یا کل هم کل یا تیده و در امر امر یا مر خذف همزین و ابهامی هر دو هم تجاوزه است
 صر و او صر هر دو آمده در صنع مضارع معلوم این باب تغییر واحد منکلم قاعده
 را پس جاری است و در مفعول و طرف هم و در آله قاعده بیئ و در مضارع مجهول
 غیر واحد منکلم قاعده بیئ و در واحد منکلم مضارع معروف و فعل التفضیل قاعده
 امن و در جمع آن قاعده او آدم و در واحد منکلم مضارع مجهول قاعده او من تعلیلاً
 همه فهمیده پر زبان باید آورده هموز فا از باب ضرب الاء صمیه کردن
 استویاً سراسراً التي تعليلات صنع لقياس باب اخذ باید فهمیده خرائمه در امر آن که
 الضم است قاعده ان جاری شده دیگر ابواب ثلاثی مجردا همین وضع باید کرد انی هموز
 فا از باب فاعل الاء استاد فرما بر واری کردن اینست صر یا تصدیه است اما در
 صمیه و او تمیر یو تمیر ایتماراً فهو مؤتمر الأمر منما ایتمر والنهي عنه لا
 تأتمر الطرف منه مؤتمر در ماضی معلوم واه جار مرفق مهد قاعده ایان جاری

و در ماضی مجهول قاعده اوین و در مضارع معلوم قاعده رأس و در مجهول
 فاعل و مفعول ظرف قاعده بوس مهموز فا از باب استفعال الاستیذان
 ازین خواستن استاذن کیستادن استیذان انا الخ صیغ این باب دیگر ابواب
 تملاتی مزید قیاس صیغ سابقه باید فهمید بر آوردن تعلیلات آن شواریت فاعله
 در مضموز عین از تملاتی مجرد بصیغ ماضی قاعده بین بین جاری است و مضارع و امر
 قاعده کیستل نرأ نرأ نرأ ضربت و سأل سئال از فتح و سئل سئال از ضم
 و لوم لوم از کم و امر وقت اجزای قاعده سئال نمره وصل سابقه خواهد شد در اذین نرأ
 و در اسئال سئل خواهند گفت و در اسئال سئال و در لوم لوم که در آنها می اینها
 را این وضع ضبط باید کرد مثلاً نرأ نرأ نرأ و نرأ نرأ نرأ سئل سئل سئل
 سئل لعل لعل لعلی ملن در مضموز عین از ابواب تملاتی مزید هم برین قیاس قواعد
 جاری باید کرد و فاعله در مضموز لام با کتر صیغ چون قراء یقرء قاعده بین بین است و در
 واحد ماضی مجهول چون قرئ قاعده میز و در امر و جمع مضارع مجزوم قاعده نمره منفرد ساکنه
 پس اقراء و لقرئ نمره الف شود و در اذء و لقرء و او و در کسور العین یا و در ابواب
 تملاتی مزید فیه از مضموز عین و مضموز لام بقواعد مذکوره بالا تعلیلات صیغ می باید بر آوردن تملاتی
 ندارد فصل دوم در معتل شمل برنج قسم است قسم اول در قواعد معتل قاعده
 هر دو که میان علامت مضارع منقوئه کسره یا فتوحه که عین یا لامش حرف حلق باشد
 واقع شود پیشه چون یعد و یحب و یسیم این که اصل قاعده دریا تقریر میکنند و کلمه صیغ
 مضارع را باج میگردانند تطویل لاطال است و همچنین در یب و غیره فاعل یا مفعول یا مفعول
 کسور العین بودند بر عایت حرف حلق عین را فتوحه دادند تکلف بار دست

این کتاب در بیان قواعد و تملاتی است که در کتابهای دیگر نمانده است و در این کتاب سعی شده است تا قواعد و تملاتی که در این کتاب مذکور است را به سادگی و درک آسانی بیان کند و در این کتاب سعی شده است تا قواعد و تملاتی که در این کتاب مذکور است را به سادگی و درک آسانی بیان کند و در این کتاب سعی شده است تا قواعد و تملاتی که در این کتاب مذکور است را به سادگی و درک آسانی بیان کند

این کتاب در بیان قواعد و تملاتی است که در کتابهای دیگر نمانده است و در این کتاب سعی شده است تا قواعد و تملاتی که در این کتاب مذکور است را به سادگی و درک آسانی بیان کند و در این کتاب سعی شده است تا قواعد و تملاتی که در این کتاب مذکور است را به سادگی و درک آسانی بیان کند و در این کتاب سعی شده است تا قواعد و تملاتی که در این کتاب مذکور است را به سادگی و درک آسانی بیان کند

این کتاب در بیان قواعد و تملاتی است که در کتابهای دیگر نمانده است و در این کتاب سعی شده است تا قواعد و تملاتی که در این کتاب مذکور است را به سادگی و درک آسانی بیان کند و در این کتاب سعی شده است تا قواعد و تملاتی که در این کتاب مذکور است را به سادگی و درک آسانی بیان کند و در این کتاب سعی شده است تا قواعد و تملاتی که در این کتاب مذکور است را به سادگی و درک آسانی بیان کند

علم الصیغه

فردا در این روز که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است

تقریر درست برای قاعده همین است که کردیم و صاحب منظوم نیک این تقریر را
نوشته قاعده او و فای مصدر که بر وزن فعل باشد بنفیتد همین که کشاید مگر در
منفتح العین گاهی فتح مند و تاء عوض در آخر میفرساید چون عدّه وزنه و سته که
در اصل و عدّه وزن و سح بود قاعده او ساکن غیر غم بعد کسره یا شود چون
صیغاً نه اِجْلُوْا ذُوْا یائی ساکن غیر غم بعد ضمه او شود چون مَوْتُسِرٌ نَهْ مُبْتَدِئٌ
والف بعد ضمه او شود چون قُوْتِلْ و بعد کسره یا چون مَحَارِبِیْتُ قَاعِدَهْ و او
و یا اصل که فای انفعال باشد تا شده در تاء او غام باید چون انْقَدْ که
او تقد بود اسر که اینسر بود قاعده او مصموم و کسور در اول و مضموم در
وسط جواز اَهْمَرَهْ شود چون اُجُوْهٌ و اِنْسَاءٌ و اِقْتَتٌ و اَدَّوْهٌ که وُجُوْهٌ و
و اِنْسَاءٌ و اِقْتَتٌ و اَدَّوْهٌ بود ابدال بهمه در او و منفتح شادست چون لَحْدٌ
و اِنْسَاءٌ قَاعِدَهْ چون دُوْ و او متحرک در اول کل جمع شوند اول و جو یا همزه گرد
چون اَوَاصِلٌ و اَوَاصِلٌ که و عَاصِلٌ جمع و اَصِلَةٌ و وُوصِلٌ تصغیر
و اصل بود قاعده او و یائی متحرک بعد فتح الف شود بشرط ا فاکلمه
باشد پس قُوْعَدٌ و تُوْفٌ و تیسر و او ویا الف نشود عین لیف
باشد چون طُوْمِ و حِیِّ ۳ قبل الف شینه باشد چون دَعَوٌ و سَمِیَا

علم الصیغه

۱۷ احتراز از مثل و تایی که دادمان حذف شد ۱۲ تا ابتدا البکون لازم نیاید به تخصیص کسره جز آنکه سابق
از مشت سوال و او در اول کلمه حذف شده عوض آن تاء در آخر می آید و جواب اگر تا در اول کلمه آمده باشد
لازم آید مصدر نول مضارع ۱۸ احتراز از داد متحرک چون عوض که مثال آن دو با وجود کسره ما قبل
جاء نشود زیرا که حرف متحرک نسبت حرف ساکن قوت دارد و لهذا از ما قبل جملان قبول اثر نمی کند ۱۹
اصل آن مراد بود و او بعد کسره افتاد با گشت میعاد شد ۱۸ احتراز از مثل اجلوا زیرا که دو بسبب
ادغام گشت حرف صحیح هم رسانده ۱۶ سوسه در اصل میسر بود یا بود و ما فتاد و او شد مورثت ۱۲
صیغه ماضی مجهول از تمیز یعنی جدا کردن ۱۱ از مصنف ۱۵ مجهول ۱۰ قائل الف بسبب همزه ما قبل فاد گشت قوتل
شد سوال در مورد قوتل طوالت ما با او جمل کردند بسبب همزه ما قبل و همزه ما قبل را بر عایت ما بعد کسره و فتح ج را نقل

این کلمه حذف است
این کلمه حذف است
این کلمه حذف است
این کلمه حذف است

در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است

در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است

در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است

در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است
در روز جمعه است که در روز جمعه است

۳۴
 غایب تا آخر بعد حرف الف قار او روی مفتوح العین مضموم همین ضممه در بند چون
 قَلْبَ و طَلَبَ و دَرِیائِ و دَوِی و کَسْرُ العین کسره چون یَعْنُ و جَفْنَ قاعده حرکت
 و او و یا بما قبل آن که ساکن باشد نقل کنند و اگر آن حرکت فتح باشد و او و یا را الف
 کنند بشرط مذکور بالا چون یَقُولُ و یَبِیْعُ و یَقَالُ و یُبَاعُ و در صورت
 وقوع ساکن بعد از چنین و او و یا آنها ساقط شوند بر تقدیر ضممه و کسره بر تقدیر
 له زیرا که اگر تحلیل کرده فخر ما قبل زائل شود با هر دو که اصل است ۱۱ که زیر آن در معانی مثل این کلمات معنی
 اضطراب حرکت سفید است لهذا درین کلمات اعطال روانه اندازند تا حرکت تفضلی بر حرکت و اضطراب معنوی دلالت کنند
 و بعد از آنکه این تحلیل در اسم بمشابهت وزن مصدری مثل بوده است داین هر دو فعل مثل نمایند و فاعله ها هر دو یک
 نام آبی است که درانی در اصل الا کبریه در قاسوس بر وزن سکری نام آبی است فریاد شرح مذکور بر وزن سکری پس
 وی معلوم میشود ۱۲ فریاد زیرا که شدت از فخرس تعادل است در افتعال لهذا مخالفت قاعده تفضلی با برای
 دلالت قائم تمام مخالف معنوی گردانند ۱۳ در اصل قول بیع و دعوری و بوب و بیع بر فتح همین بوده و او
 با بسبب فخر ما قبل الف گشت قال و بیع آنچه شده ۱۴ یعنی بعد از این الف مبدل از فاعله و یا اگر حرف ساکن

قبل مده زائده نباشد چون طَوِيلٌ و عَمِيْرٌ و غِيَابَةٌ و اَوْفَعُوا و فَعِلُوا و فَعَلُوا
 و یَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ و یَا مِی تَفْعَلِينَ که کلمه جداگانه و فاعل فعل مده زائده
 لهذا قبل آنها و او و یا الف شود با جماع ساکنین بقیه چون دَعَا و تَخَشَّوْنَ
 و تَخَشَّوْنَ و تَخَشَّيْنَ ۵ قبل یای مشد و لولون تا کیده نباشد چون عَلَوِی و
 اِخْتَشَيْتَ ۶ بمعنی لولون و عیب نباشد چون عَوْرٌ و صَبِيْدٌ که بر وزن فَعْلَانِ نباشد
 چون دَوْرٌ و سَبِيْلَةٌ و نه بر وزن فعلی چون صَوْرٌ و حَبِيْدٌ و نه بر وزن
 فعلیه چون حَوَکَةٌ و هم افعال بمعنی فاعل نباشد چون اِجْتَوْرٌ و اِعْتَوْرٌ که بمعنی
 تجاور و تعاورست مثال قَالَ و بَاعَ و دَعَا و دَعَى و بَابٌ و نَابٌ و قَوْع
 ساکن و وقوع تالی تا نیت فعل ماضی اگر چه متحرک باشد بعد از چنین الف موجب سقوط
 آن است مثل دَعَا و دَعَا و تَرَضَّیْنَ مگر در صیغ ماضی معرف از جمع مؤنث
 غایب تا آخر بعد حرف الف قار او روی مفتوح العین مضموم همین ضممه در بند چون
 قَلْبَ و طَلَبَ و دَرِیائِ و دَوِی و کَسْرُ العین کسره چون یَعْنُ و جَفْنَ قاعده حرکت
 و او و یا بما قبل آن که ساکن باشد نقل کنند و اگر آن حرکت فتح باشد و او و یا را الف
 کنند بشرط مذکور بالا چون یَقُولُ و یَبِیْعُ و یَقَالُ و یُبَاعُ و در صورت
 وقوع ساکن بعد از چنین و او و یا آنها ساقط شوند بر تقدیر ضممه و کسره بر تقدیر

غایب تا آخر بعد حرف الف قار او روی مفتوح العین مضموم همین ضممه در بند چون
 قَلْبَ و طَلَبَ و دَرِیائِ و دَوِی و کَسْرُ العین کسره چون یَعْنُ و جَفْنَ قاعده حرکت
 و او و یا بما قبل آن که ساکن باشد نقل کنند و اگر آن حرکت فتح باشد و او و یا را الف
 کنند بشرط مذکور بالا چون یَقُولُ و یَبِیْعُ و یَقَالُ و یُبَاعُ و در صورت
 وقوع ساکن بعد از چنین و او و یا آنها ساقط شوند بر تقدیر ضممه و کسره بر تقدیر



Website: MadarseWale.blogspot.com
 Website: NewMadarsa.blogspot.com

Website: MadarseWale.blogspot.com
 Website: NewMadarsa.blogspot.com

غایب تا آخر بعد حرف الف قار او روی مفتوح العین مضموم همین ضممه در بند چون
 قَلْبَ و طَلَبَ و دَرِیائِ و دَوِی و کَسْرُ العین کسره چون یَعْنُ و جَفْنَ قاعده حرکت
 و او و یا بما قبل آن که ساکن باشد نقل کنند و اگر آن حرکت فتح باشد و او و یا را الف
 کنند بشرط مذکور بالا چون یَقُولُ و یَبِیْعُ و یَقَالُ و یُبَاعُ و در صورت
 وقوع ساکن بعد از چنین و او و یا آنها ساقط شوند بر تقدیر ضممه و کسره بر تقدیر

فما انت بدل ان نهاد ومن وتمد بسبب ط اول ودر بطون وخیلی بسبب
 ۲ ودر قول وحوال وبنیات وتمیز بسبب شرط نقل حرکت نکردند
 لیکن واو مفعول از شرط رابع مستثنی است لهذا در مقول و صبیح نقل حرکت
 کردند و در یخور و یصید و اشد و ابيض و مسودة بسبب شرط ۴
 نقل حرکت نشد بدون کما فعل تفضیل یا فعل تعجب یا از ملحقات مانع نقل حرکت
 است لهذا در اقول و ما اقول و اقول به و شریف و جهور نقل حرکت
 نکردند قاعده حرکت واو و یای عین ماضی مجهول بعد اسکان ماقبل
 بما قبل و هندیس و او یا شود چون قبل و بیع و اختیار و انقید و جائز است
 که حرکت ماقبل باقی دارند و او و یا را ساکن کنند پس یا واو شود چون قول
 و بوع و ائتور و انقود و در صورت ابدال اشمام ضمه کسره فاهم جائز است قبل
 و بیع بهنجی ادا کنند که بوی ضمه در کسره قاف و یا یافته شود درین قاعده شرط است
 که در معروف تحلیل شده باشد لهذا در ائتور تحلیل نکنند و هر گاه این یا با التقای
 ساکنین در صیغ جمع مؤنث غائب آخر بیفتد در واوی مفتوح لعین فارضه دهند
 در یای و کسور العین کسره صیغ معروف مجهول بیک صورت شود چون قلت و بعث
 و خفت فائده در مجهول استفعال نقل حرکت باین قاعده نیست بلکه قاعده ۸
 پس بدان جمیع احوال نقل مثل قول اشمام جاری نخواهد شد قاعده او و یای
 لام قبل بعد کسره ضمه و تفعیل و تفعیل و تفعیل ساکن شود چون یدعو و یرقی و

علم الصیغ

فما انت بدل ان نهاد ومن وتمد بسبب ط اول ودر بطون وخیلی بسبب
 ۲ ودر قول وحوال وبنیات وتمیز بسبب شرط نقل حرکت نکردند
 لیکن واو مفعول از شرط رابع مستثنی است لهذا در مقول و صبیح نقل حرکت
 کردند و در یخور و یصید و اشد و ابيض و مسودة بسبب شرط ۴
 نقل حرکت نشد بدون کما فعل تفضیل یا فعل تعجب یا از ملحقات مانع نقل حرکت
 است لهذا در اقول و ما اقول و اقول به و شریف و جهور نقل حرکت
 نکردند قاعده حرکت واو و یای عین ماضی مجهول بعد اسکان ماقبل
 بما قبل و هندیس و او یا شود چون قبل و بیع و اختیار و انقید و جائز است
 که حرکت ماقبل باقی دارند و او و یا را ساکن کنند پس یا واو شود چون قول
 و بوع و ائتور و انقود و در صورت ابدال اشمام ضمه کسره فاهم جائز است قبل
 و بیع بهنجی ادا کنند که بوی ضمه در کسره قاف و یا یافته شود درین قاعده شرط است
 که در معروف تحلیل شده باشد لهذا در ائتور تحلیل نکنند و هر گاه این یا با التقای
 ساکنین در صیغ جمع مؤنث غائب آخر بیفتد در واوی مفتوح لعین فارضه دهند
 در یای و کسور العین کسره صیغ معروف مجهول بیک صورت شود چون قلت و بعث
 و خفت فائده در مجهول استفعال نقل حرکت باین قاعده نیست بلکه قاعده ۸
 پس بدان جمیع احوال نقل مثل قول اشمام جاری نخواهد شد قاعده او و یای
 لام قبل بعد کسره ضمه و تفعیل و تفعیل و تفعیل ساکن شود چون یدعو و یرقی و

فعل باشد هر دو باشد ادغام یابند و ضمّه ما قبل کسر شود و رد است که فاعلم
 کسره یابند چون دیتی در ذل جمع ذل و قاعده و اولام کلمه اهم که بعد ضمّه بود کسره
 شد و یا شود و ساکن شده با جماع ساکنین با نمون حذف شود چون اذلی اذلی
 جمع ذل و تعلق و تعالی مصدره تفعل و تفاعل و یا هم بعد کسره شود و بعد اسکان
 بسبب اجتماع ساکنین میفتد چون اظبی اظبی جمع ظبی قاعده و او و یا که
 فاعل باشد و فعل تعلق شده همزه شود چون قابل و یا تیره قاعده و او و یا الف
 زائد بعد الف مفاعل همزه شود چون عجا و عجا و عجم و عجم و شرافت
 در شرافت جمع شریفه و رسائل جمع رساله و ابدال یا همزه و در مصائب جمع
 مصیبه با آنکه اصلی است شاذست قاعده و او و یا که طرف باشد و بعد الف زائد
 افتد همزه شود چون دعا و دعا و در ذل و در ذل و این هر دو مصدر اند و دعا
 دعای جمع و دعا و استاء در استاء و جمع و اصل سمع و اول و اخیاء جمع حی و کساء و کساء
 ام جامد قاعده و او می که رابع باشد یا زائد و بعد ضمّه و او ساکن نباشد یا
 چون یدعیان و اعلیت و استعلیت و فدا اعی جمع فدا لاله که در اصل
 فدا عیو بود نزدیک تمقان فن صرف او همین قاعده باشد و یا همزه گردیده و زنه قاعده

سکن نباشد
 این را در یاد بگیرد
 کسره یابند چون دیتی در ذل جمع ذل و قاعده و اولام کلمه اهم که بعد ضمّه بود کسره شد و یا شود و ساکن شده با جماع ساکنین با نمون حذف شود چون اذلی اذلی جمع ذل و تعلق و تعالی مصدره تفعل و تفاعل و یا هم بعد کسره شود و بعد اسکان بسبب اجتماع ساکنین میفتد چون اظبی اظبی جمع ظبی قاعده و او و یا که فاعل باشد و فعل تعلق شده همزه شود چون قابل و یا تیره قاعده و او و یا الف زائد بعد الف مفاعل همزه شود چون عجا و عجا و عجم و عجم و شرافت در شرافت جمع شریفه و رسائل جمع رساله و ابدال یا همزه و در مصائب جمع مصیبه با آنکه اصلی است شاذست قاعده و او و یا که طرف باشد و بعد الف زائد افتد همزه شود چون دعا و دعا و در ذل و در ذل و این هر دو مصدر اند و دعا دعای جمع و دعا و استاء در استاء و جمع و اصل سمع و اول و اخیاء جمع حی و کساء و کساء ام جامد قاعده و او می که رابع باشد یا زائد و بعد ضمّه و او ساکن نباشد یا چون یدعیان و اعلیت و استعلیت و فدا اعی جمع فدا لاله که در اصل فدا عیو بود نزدیک تمقان فن صرف او همین قاعده باشد و یا همزه گردیده و زنه قاعده

علم الصیغه

این علم را در یاد بگیرد
 کسره یابند چون دیتی در ذل جمع ذل و قاعده و اولام کلمه اهم که بعد ضمّه بود کسره شد و یا شود و ساکن شده با جماع ساکنین با نمون حذف شود چون اذلی اذلی جمع ذل و تعلق و تعالی مصدره تفعل و تفاعل و یا هم بعد کسره شود و بعد اسکان بسبب اجتماع ساکنین میفتد چون اظبی اظبی جمع ظبی قاعده و او و یا که فاعل باشد و فعل تعلق شده همزه شود چون قابل و یا تیره قاعده و او و یا الف زائد بعد الف مفاعل همزه شود چون عجا و عجا و عجم و عجم و شرافت در شرافت جمع شریفه و رسائل جمع رساله و ابدال یا همزه و در مصائب جمع مصیبه با آنکه اصلی است شاذست قاعده و او و یا که طرف باشد و بعد الف زائد افتد همزه شود چون دعا و دعا و در ذل و در ذل و این هر دو مصدر اند و دعا دعای جمع و دعا و استاء در استاء و جمع و اصل سمع و اول و اخیاء جمع حی و کساء و کساء ام جامد قاعده و او می که رابع باشد یا زائد و بعد ضمّه و او ساکن نباشد یا چون یدعیان و اعلیت و استعلیت و فدا اعی جمع فدا لاله که در اصل فدا عیو بود نزدیک تمقان فن صرف او همین قاعده باشد و یا همزه گردیده و زنه قاعده

یعنی جمیعاً بر وزن فعل به ضم فاعلم باشد بجای لام آن او بود و ما و یا شده مدغم شود
 ما قبل بجای هو افقت یا کسره در ذل و اصل آن و لود بود و در آخر هم آمدند سر را یا کرده در یا ادغام
 نمودند و ضمّه ما قبل را کسره بدل کردند ولی شد ۱۲ ۱۳ یعنی هر دو که در طرف افتد و ما قبل آن مضموم در
 هم همکن ابدال ط و با و نقل ضمّه کسره واجب است زیرا که در کلاب عرب بیج ام ممکن نیامد که
 در آخر حرف ط است با تجد و ما قبل آن مضموم زیرا که در ضرورت و دو نوع نقل لازم می آید یکی وجود
 دو مدغم ضمّه تمیل و آن نقل بر نقل است با خصوص در طرف هم ممکن که محل اشتباه اغلب است
 تسلی ظریقه ما قبل را کسره بر آوردند جواب زیرا که آخر تین اول است ۱۴ در اصل اول بود جمع اول و ضمّه لام
 را کسره نقل کرده و او را یا نمودند بعد ضمّه بر ما و سوار در ضمّه ساکن گردانیدند اجتماع ساکنین شده در میان ما و نمون
 یا اثنا دابل شد مثل و تعالی در اصل تلفظ و تالو بود تلیس آن چنان که در اول وقت ۱۲ ۱۳ یعنی در اصل
 مدغم می باشد و ما قبل آن مضموم ضمّه ما قبل کسره گردانیدند چون اظبی که در اصل اظبی مضموم بود ضمّه را کسره گردانیدند

این علم را در یاد بگیرد
 کسره یابند چون دیتی در ذل جمع ذل و قاعده و اولام کلمه اهم که بعد ضمّه بود کسره شد و یا شود و ساکن شده با جماع ساکنین با نمون حذف شود چون اذلی اذلی جمع ذل و تعلق و تعالی مصدره تفعل و تفاعل و یا هم بعد کسره شود و بعد اسکان بسبب اجتماع ساکنین میفتد چون اظبی اظبی جمع ظبی قاعده و او و یا که فاعل باشد و فعل تعلق شده همزه شود چون قابل و یا تیره قاعده و او و یا الف زائد بعد الف مفاعل همزه شود چون عجا و عجا و عجم و عجم و شرافت در شرافت جمع شریفه و رسائل جمع رساله و ابدال یا همزه و در مصائب جمع مصیبه با آنکه اصلی است شاذست قاعده و او و یا که طرف باشد و بعد الف زائد افتد همزه شود چون دعا و دعا و در ذل و در ذل و این هر دو مصدر اند و دعا دعای جمع و دعا و استاء در استاء و جمع و اصل سمع و اول و اخیاء جمع حی و کساء و کساء ام جامد قاعده و او می که رابع باشد یا زائد و بعد ضمّه و او ساکن نباشد یا چون یدعیان و اعلیت و استعلیت و فدا اعی جمع فدا لاله که در اصل فدا عیو بود نزدیک تمقان فن صرف او همین قاعده باشد و یا همزه گردیده و زنه قاعده

و حَوَارِیْمَ و در لے لام و اصناف محذوف شود و تنوین بعین ملحق شود چون
هذه جوار و مَرَدَّتْ جوار و در حالت نصب مطلقاً مفتوح می آید رایت
الجَوَارِی و سَرَايَتْ جَوَارِی قَاعِدَهُ و او نام فعلی بالضم در اسم جامد یا شود
و در صفت بحال خود مانند اسم تفضیل حکم اسم جامد دارد چون دینا و علیا و
یا ی لام فعلی بالفتح و او شود چون تقوی قسم دوم در صرف مثال
مثال و اوی از باب ضَرَبَ یَضْرِبُ اَلْوَعْدُ و اَلْعِدَّةُ و عدہ کردن
وَعْدًا یَعِدُّ و عَدًّا و عِدَّةً فَمَوْاعِدٌ و وَعْدٌ یُوْعَدُ و عَدًّا و عِدَّةً
فَمَوْعُوْدٌ اَلْمَرْمَنُ عِدٌّ و التھی عنه لا تَعْدُ اَلظَرْفُ مِنْهُ مَوْعِدٌ
الاول منه مِیْعَدٌ و مِیْعَدَةٌ و مِیْعَادٌ و تثنیتها مَوْعِدَانِ و مِیْعَدَانِ و
الجمع مِنْهُمَا مَوْاعِدٌ و مَوْاعِدٌ افعال التفضیل منه اَوْ عَدٌّ و الموث منه
وَعْدَانِ و تثنیتها اَوْ عَدَّانِ و عَدَّانِ و الجمع منهما
اَوْعِدَاتٌ و اَوْاعِدٌ و وُعِدٌ و وُعِدَاتٌ و از مضارع معروف
بقاعده ا حذف شد و از عِدَّةٌ بقاعده ۲ و در ماضی مجهول بقاعده ۵ جاز
است که همزه گردد و وُعِدْرًا اَعْدُّوْا یُعَدُّونَ و مِیْعَدٌ و مِیْعَدَاتٌ جمع تکسیر

۱۵ بدانکه در پیش جواز اختلاف است نزد بعضی منصرف است و نزد بعضی غیر منصرف و حکم غیر صرف
آنست که کس و تنوین در آن نمی آید پس برین سبب ل تنوین آن تراکب است زیرا که اطلاق متعلق بحرف کلمه
است و مقدم است بر شیء صرف که منع صرف از احوال کلام است و بعد از تمام کلام لاجرم تنوین برین سبب اصل
جوار در حال رفع برضم یا و تنوین بوده ضم بر یاد شود داشته ساکن گردانیدند اَلظَّامِ ساکنین شد میان یا
تنوین یا افتاد جوار شد برین سبب ثانی شیء صرف بر احوال مقدم است و برین تقدیر اصل جوار در حال رفع جوار
و بالضم بود ضم تفضیل داشته ساکن کردند و معنی آن تنوین برین افزودند بعد از اجتماع ساکنین شد در میان
یا و تنوین یا افتاد جوار شد برین سبب در حال جر و نصب هر دو باید است و از در چنانکه گوئی مراد است
ججاری و یاری عدوین لغت در صورت واحد احوال واقع میشود و برین سبب اصل در دو حال شرح

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com



Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

و حَوَارِیْمَ و در لے لام و اصناف محذوف شود و تنوین بعین ملحق شود چون
هذه جوار و مَرَدَّتْ جوار و در حالت نصب مطلقاً مفتوح می آید رایت
الجَوَارِی و سَرَايَتْ جَوَارِی قَاعِدَهُ و او نام فعلی بالضم در اسم جامد یا شود
و در صفت بحال خود مانند اسم تفضیل حکم اسم جامد دارد چون دینا و علیا و
یا ی لام فعلی بالفتح و او شود چون تقوی قسم دوم در صرف مثال
مثال و اوی از باب ضَرَبَ یَضْرِبُ اَلْوَعْدُ و اَلْعِدَّةُ و عدہ کردن
وَعْدًا یَعِدُّ و عَدًّا و عِدَّةً فَمَوْاعِدٌ و وَعْدٌ یُوْعَدُ و عَدًّا و عِدَّةً
فَمَوْعُوْدٌ اَلْمَرْمَنُ عِدٌّ و التھی عنه لا تَعْدُ اَلظَرْفُ مِنْهُ مَوْعِدٌ
الاول منه مِیْعَدٌ و مِیْعَدَةٌ و مِیْعَادٌ و تثنیتها مَوْعِدَانِ و مِیْعَدَانِ و
الجمع مِنْهُمَا مَوْاعِدٌ و مَوْاعِدٌ افعال التفضیل منه اَوْ عَدٌّ و الموث منه
وَعْدَانِ و تثنیتها اَوْ عَدَّانِ و عَدَّانِ و الجمع منهما
اَوْعِدَاتٌ و اَوْاعِدٌ و وُعِدٌ و وُعِدَاتٌ و از مضارع معروف
بقاعده ا حذف شد و از عِدَّةٌ بقاعده ۲ و در ماضی مجهول بقاعده ۵ جاز
است که همزه گردد و وُعِدْرًا اَعْدُّوْا یُعَدُّونَ و مِیْعَدٌ و مِیْعَدَاتٌ جمع تکسیر

کلمه
مثال
تقریباً
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

موت اسم فاعل واعدت اصلش وواعد بود بقاعده ۴ واول نمره شد ودر آله
 واول بقاعده ۳ باشد لیکن وتصغیر یعنی مویحید وجمع تکسیر یعنی موعاید بسبب
 انعدام علت اعلال که سکون واکسره ماقبل است وادباز آمده مثال مای
 از ضرب یضرب المیسر قمار یا ختن ییسر ییسر مئیسر افهویا سیر وئیسر یوسیر
 الخ درین باب جز اینکه در مضارع مجهول بقاعده ۳ یا و او خنده اعلالی نگزیده
 مثال واوی از سیم سیم الوجل رسیدن ووجل یوجل ووجللاً
 تا آخر درین باب جز آنکه در امر حاضر یعنی ایجلاً تا آخر و همچنین در آله
 واول بقاعده ۳ باشد ودر آواجیل بقاعده ۴ نمره گشته ودر ووجل ووجل نمره
 شدن جائز است و دیگر هیچ تعلیل نشده مثال واوی دیگر از سیم سیم
 الوسم والسعة گنجیدن وسم یسم وسماء وسعة الخ مثال واوی
 انفتح لفتح الهیة بخشیدن وهب یهب هبته الخ درین هر دو باب واو
 از مضارع معروف بسبب بودنش میان علامت مضارع وفتح کلمه که عین
 یا لامش حرف حلق است محذوف شده ودر مصدر وسم بعد حذف
 فاعلین را فتح دادند وکسره هم واعلالات دیگر صنیع بقیاس صنیع وعد
 یعد بوده است مثال واوی از حسیب یحسیب الومس و
 المیقة دوست داشتن وفتح یفتح الخ اعلال صنیع این باب بعینه

فعل اول واول بقاعده ۴ واول نمره شد ودر آله
 واول بقاعده ۳ باشد لیکن وتصغیر یعنی مویحید وجمع تکسیر یعنی موعاید بسبب
 انعدام علت اعلال که سکون واکسره ماقبل است وادباز آمده مثال مای
 از ضرب یضرب المیسر قمار یا ختن ییسر ییسر مئیسر افهویا سیر وئیسر یوسیر
 الخ درین باب جز اینکه در مضارع مجهول بقاعده ۳ یا و او خنده اعلالی نگزیده
 مثال واوی از سیم سیم الوجل رسیدن ووجل یوجل ووجللاً
 تا آخر درین باب جز آنکه در امر حاضر یعنی ایجلاً تا آخر و همچنین در آله
 واول بقاعده ۳ باشد ودر آواجیل بقاعده ۴ نمره گشته ودر ووجل ووجل نمره
 شدن جائز است و دیگر هیچ تعلیل نشده مثال واوی دیگر از سیم سیم
 الوسم والسعة گنجیدن وسم یسم وسماء وسعة الخ مثال واوی
 انفتح لفتح الهیة بخشیدن وهب یهب هبته الخ درین هر دو باب واو
 از مضارع معروف بسبب بودنش میان علامت مضارع وفتح کلمه که عین
 یا لامش حرف حلق است محذوف شده ودر مصدر وسم بعد حذف
 فاعلین را فتح دادند وکسره هم واعلالات دیگر صنیع بقیاس صنیع وعد
 یعد بوده است مثال واوی از حسیب یحسیب الومس و
 المیقة دوست داشتن وفتح یفتح الخ اعلال صنیع این باب بعینه



Website: MadarseWale.blogspot.com
 Website: NewMadarsa.blogspot.com

Website: MadarseWale.blogspot.com
 Website: NewMadarsa.blogspot.com

له دو واو متحرک در اول کلمه هم آمده اول نمره گشت ادا عدد شد ۱۲ له یعنی سیده سیده و سیهاد
 که در اصل بود موهده و موعاد بوده و او ساکن و ماقبل آن کسره و او یا گشت چنانکه در مینان تحریر یافت
 له دفع دخل که در موهده موهده و او یا چا پیاده ل نکونه و تقریر جواب آنکه علت اعلال درین الفاظ هر دو
 است زیرا که او یا یا در آنجا بدل کننده که او ساکن ماقبل آن کسره باشد و در اینجا او کست و ماقبل او کسره

و در این باب اعلال صنیع این باب بعینه
 و در این باب اعلال صنیع این باب بعینه
 و در این باب اعلال صنیع این باب بعینه

مثل و عدل است در صرف کسیرین ابواب جز تغییر تیکه شرح کردیم دیگر هیچ تغییر واقع نشود و همه ابواب را بر صرف کسیر می باید گردانید مثال او ای از باب افتعال
 الْأَيْقَادُ افروخته شدن آتش اَيْقَادٌ يَتَّقِدُ اَيْقَادًا التَّحْمَالُ یا بی از افتعال
 الْأَيْسَاءُ قمار باختن اَيْسَاءٌ يَيْسِرُ اَيْسَاءًا التَّحْرِينُ هر دو باب بقاعده ۳
 و او و یا آمده در تمام نم گزیده مثال و او ای از استفعال استوقد لیستوقد
 اِسْتَيْقَادًا و از افعال اَوْقَدَ يَوْقِدُ اَيْقَادًا اِسْتَيْقَادًا و اَلْيَادُ هر دو معنی آتش
 افروختن است و او درین هر دو بقاعده ۳ یا شده در صرف کسیرین چهار باب جن
 اَعْلَابُیْنِ مذکورین اعلالی دیگر نیست قسم سوم در صرف اجوف و او ای از نصر
 يَنْصُرُ الْقَوْلَ كَقَوْلِ كَقَوْلِ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ وَقِيلَ يُقَالُ قَوْلًا فَهُوَ مَقُولٌ
 اَلْاَمْرُ مِنْهُ قُلٌ وَالنَّهْيُ عِنْدَ تَقْلٍ الظَّرْفُ مِنْهُ مَقَالٌ وَالْاَلَةُ مِنْهُ مَقُولٌ
 مَقُولَةٌ وَهُوَ الْقَوْلُ وَتَشْنِيْتُهُمَا مَقَالَانِ وَمَقُولَانِ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَقَالٌ
 وَمَقَاوِيلٌ اَفْعَلُ تَفْضِيْلٌ مِنْهُ اَقْوَلٌ وَالْمَوْثُ مِنْهُ قَوْلِي وَتَشْنِيْتُهُمَا
 اَقْوَلَانِ وَقَوْلِيَانِ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا اَقْوَلُونَ وَاَقَاوِلٌ وَقَوْلٌ وَقَوْلِيَاتٌ
 فِي مَقُولٍ وَمَقُولَةٍ حَرَكَةُ وَاَوْبَا قَبْلُ بَايَجْتِ نَدَاوْنَدُ كِه اِيْن هِر دُو دِر اَصْل
 مَقْوَالٌ بُوْنَدِ اَلْفَ رَا حَذْفِ كَرْدِ مَقْوَالٌ شُدْ و بَعْدِ حَذْفِ اَلْفِ تَا و رَا خِر اَفْرُو دِنْد
 مَقْوَلَةٌ شُدْ و دَرِ مَقْوَالٌ بِسَبَبِ نَعْيِ كَرْتَمَعِ اَلْفِ بَعْدِ وَا و اِسْتِ نَقْلِ حَرَكَتِ مَكْرُوْنَد
 بِسَبَبِ اِيْن هِر دُو كِه فِرْعَانِ مَسْتَنْدَمِ نَقْلِ حَرَكَتِ نَمُوْنَدِ اَشْبَاتِ فَعْلٍ مَاضِي مَعْرُوفٍ
 قَالَ قَالًا قَالُوا قَالَتْ قَالَتَا قُلْنَ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ
 بقاعده و او در قال قَالَتَا بَالْفِ بِلِ شُدْ و دَرِ بَعْدِ قَالَتَا بِجَمَاعِ سَاكِنِيْنِ حِيْنِ كَرْدِ يَدِ اَنْ مَضْمُونِ

علم الصيغة

این ابواب در صرف کسیرین ابواب جز تغییر تیکه شرح کردیم دیگر هیچ تغییر واقع نشود و همه ابواب را بر صرف کسیر می باید گردانید مثال او ای از باب افتعال
 الْأَيْقَادُ افروخته شدن آتش اَيْقَادٌ يَتَّقِدُ اَيْقَادًا التَّحْمَالُ یا بی از افتعال
 الْأَيْسَاءُ قمار باختن اَيْسَاءٌ يَيْسِرُ اَيْسَاءًا التَّحْرِينُ هر دو باب بقاعده ۳
 و او و یا آمده در تمام نم گزیده مثال و او ای از استفعال استوقد لیستوقد
 اِسْتَيْقَادًا و از افعال اَوْقَدَ يَوْقِدُ اَيْقَادًا اِسْتَيْقَادًا و اَلْيَادُ هر دو معنی آتش
 افروختن است و او درین هر دو بقاعده ۳ یا شده در صرف کسیرین چهار باب جن
 اَعْلَابُیْنِ مذکورین اعلالی دیگر نیست قسم سوم در صرف اجوف و او ای از نصر
 يَنْصُرُ الْقَوْلَ كَقَوْلِ كَقَوْلِ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ وَقِيلَ يُقَالُ قَوْلًا فَهُوَ مَقُولٌ
 اَلْاَمْرُ مِنْهُ قُلٌ وَالنَّهْيُ عِنْدَ تَقْلٍ الظَّرْفُ مِنْهُ مَقَالٌ وَالْاَلَةُ مِنْهُ مَقُولٌ
 مَقُولَةٌ وَهُوَ الْقَوْلُ وَتَشْنِيْتُهُمَا مَقَالَانِ وَمَقُولَانِ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَقَالٌ
 وَمَقَاوِيلٌ اَفْعَلُ تَفْضِيْلٌ مِنْهُ اَقْوَلٌ وَالْمَوْثُ مِنْهُ قَوْلِي وَتَشْنِيْتُهُمَا
 اَقْوَلَانِ وَقَوْلِيَانِ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا اَقْوَلُونَ وَاَقَاوِلٌ وَقَوْلٌ وَقَوْلِيَاتٌ
 فِي مَقُولٍ وَمَقُولَةٍ حَرَكَةُ وَاَوْبَا قَبْلُ بَايَجْتِ نَدَاوْنَدُ كِه اِيْن هِر دُو دِر اَصْل
 مَقْوَالٌ بُوْنَدِ اَلْفَ رَا حَذْفِ كَرْدِ مَقْوَالٌ شُدْ و بَعْدِ حَذْفِ اَلْفِ تَا و رَا خِر اَفْرُو دِنْد
 مَقْوَلَةٌ شُدْ و دَرِ مَقْوَالٌ بِسَبَبِ نَعْيِ كَرْتَمَعِ اَلْفِ بَعْدِ وَا و اِسْتِ نَقْلِ حَرَكَتِ مَكْرُوْنَد
 بِسَبَبِ اِيْن هِر دُو كِه فِرْعَانِ مَسْتَنْدَمِ نَقْلِ حَرَكَتِ نَمُوْنَدِ اَشْبَاتِ فَعْلٍ مَاضِي مَعْرُوفٍ
 قَالَ قَالًا قَالُوا قَالَتْ قَالَتَا قُلْنَ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ
 بقاعده و او در قال قَالَتَا بَالْفِ بِلِ شُدْ و دَرِ بَعْدِ قَالَتَا بِجَمَاعِ سَاكِنِيْنِ حِيْنِ كَرْدِ يَدِ اَنْ مَضْمُونِ

این ابواب در صرف کسیرین ابواب جز تغییر تیکه شرح کردیم دیگر هیچ تغییر واقع نشود و همه ابواب را بر صرف کسیر می باید گردانید مثال او ای از باب افتعال
 الْأَيْقَادُ افروخته شدن آتش اَيْقَادٌ يَتَّقِدُ اَيْقَادًا التَّحْمَالُ یا بی از افتعال
 الْأَيْسَاءُ قمار باختن اَيْسَاءٌ يَيْسِرُ اَيْسَاءًا التَّحْرِينُ هر دو باب بقاعده ۳
 و او و یا آمده در تمام نم گزیده مثال و او ای از استفعال استوقد لیستوقد
 اِسْتَيْقَادًا و از افعال اَوْقَدَ يَوْقِدُ اَيْقَادًا اِسْتَيْقَادًا و اَلْيَادُ هر دو معنی آتش
 افروختن است و او درین هر دو بقاعده ۳ یا شده در صرف کسیرین چهار باب جن
 اَعْلَابُیْنِ مذکورین اعلالی دیگر نیست قسم سوم در صرف اجوف و او ای از نصر
 يَنْصُرُ الْقَوْلَ كَقَوْلِ كَقَوْلِ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ وَقِيلَ يُقَالُ قَوْلًا فَهُوَ مَقُولٌ
 اَلْاَمْرُ مِنْهُ قُلٌ وَالنَّهْيُ عِنْدَ تَقْلٍ الظَّرْفُ مِنْهُ مَقَالٌ وَالْاَلَةُ مِنْهُ مَقُولٌ
 مَقُولَةٌ وَهُوَ الْقَوْلُ وَتَشْنِيْتُهُمَا مَقَالَانِ وَمَقُولَانِ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَقَالٌ
 وَمَقَاوِيلٌ اَفْعَلُ تَفْضِيْلٌ مِنْهُ اَقْوَلٌ وَالْمَوْثُ مِنْهُ قَوْلِي وَتَشْنِيْتُهُمَا
 اَقْوَلَانِ وَقَوْلِيَانِ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا اَقْوَلُونَ وَاَقَاوِلٌ وَقَوْلٌ وَقَوْلِيَاتٌ
 فِي مَقُولٍ وَمَقُولَةٍ حَرَكَةُ وَاَوْبَا قَبْلُ بَايَجْتِ نَدَاوْنَدُ كِه اِيْن هِر دُو دِر اَصْل
 مَقْوَالٌ بُوْنَدِ اَلْفَ رَا حَذْفِ كَرْدِ مَقْوَالٌ شُدْ و بَعْدِ حَذْفِ اَلْفِ تَا و رَا خِر اَفْرُو دِنْد
 مَقْوَلَةٌ شُدْ و دَرِ مَقْوَالٌ بِسَبَبِ نَعْيِ كَرْتَمَعِ اَلْفِ بَعْدِ وَا و اِسْتِ نَقْلِ حَرَكَتِ مَكْرُوْنَد
 بِسَبَبِ اِيْن هِر دُو كِه فِرْعَانِ مَسْتَنْدَمِ نَقْلِ حَرَكَتِ نَمُوْنَدِ اَشْبَاتِ فَعْلٍ مَاضِي مَعْرُوفٍ
 قَالَ قَالًا قَالُوا قَالَتْ قَالَتَا قُلْنَ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ
 بقاعده و او در قال قَالَتَا بَالْفِ بِلِ شُدْ و دَرِ بَعْدِ قَالَتَا بِجَمَاعِ سَاكِنِيْنِ حِيْنِ كَرْدِ يَدِ اَنْ مَضْمُونِ

سؤال در حق ضمیمه
باید در جواب اولی که
داده اند از آنکه در جواب اولی که
داده اند از آنکه در جواب اولی که

ماضي معروف خاف خافوا خافت خافتا خفن
تا آخر در حقن تا آخر به سبب کسره عین فاکمه را بعد حذف عین کسره دادند
باقی صیغ را اعلال بقوا صدیکه نوشته ایم و در صورت قال اعلال آن شده می باید
آورد و در مضارع آن که **يَخَافُ يَخَافَانِ** تا آخر است اعلال مثل **يُقَالُ**
يُقَالَانِ تا آخر شده **امر حاضر معروف خَفَّ خَفَّتْ خَفَّتَا خَفَّتَا خَفَّتَا خَفَّتَا**
خَفْنَّ خَفْنَ را از تخاف ساختند بعد حذف تا چون متحرک مانده آخر را
وقف کردند الف بالتقاوی ساکنین بیفتاد خافا را از تخافان ساختند بعد
حذف علامت مضارع نون اعرابی را بیفتند صیغه تشبیه امر حاضر جمع مذکر آن با صیغه تشبیه
مذکر غائب ماضی و جمع آن متحد شده **امر حاضر معروف بانون ثقيله خافن** تا آخر است
که در حق افتاده بود بسبب نماندن اجتماع ساکنین باز آمده صیغ نهی و لم و
سن و لام امر بر زبان باید آورد و اعلال آن باصول محره تقریر باید کرد و فاعل
صیغ امر اجوف را از صیغ مهور عین که در ان بقاعده کسل همزه حذف شده همین
وضع امتیاز باید کرد که در اجوف غیر واحد مذکر و جمع مؤنث بهر صیغه عین باقی می ماند
چون **قَوْلًا قَوْلًا قَوْلِي وَبِعَابٍ بِعَوَابِي** و **خَافًا خَافُوا خَافِي** و در نون
ثقیله و خفیفه هم عین باناید چون **قَوْلِي بِعَوَابِي خَافِي** و در مهور عین در جمع
صیغ عین مخذوف ماند چون **مِرَارًا مِرَارِي وَنَهَارًا وَنَهَارِي** و **سَلَا سَلُوا**
سَلِي و **سَلَنِي** **اجوف یالی** از **سَمِعَ النَّبِيْلُ يَأْتِنُ نَالٌ يَنَالُ يَنَالُ نَيْلًا** آنچه
اعلالات جمله صیغش بقیاس آنچه بیان کرده ایم می توان کرد و همچنین از دیگر
البواب ثلثانی مجرورتصاریف صیغ می باید بر آورد و **اجوف واومی** از باب افعال
الْاِقْتِيَادُ كَشِيْدَا اِقْتَادًا اِقْتِيَادًا فَهوَ مُقْتَادٌ وَاُقْتِيَدُ

در حقن تا آخر به سبب کسره عین فاکمه را بعد حذف عین کسره دادند
باقی صیغ را اعلال بقوا صدیکه نوشته ایم و در صورت قال اعلال آن شده می باید
آورد و در مضارع آن که يخاف يخافان تا آخر است اعلال مثل يقال
يقالان تا آخر شده امر حاضر معروف خفف خففت خفتا خفتا خفتا خفتا
خفنن خفنت را از تخاف ساختند بعد حذف تا چون متحرک مانده آخر را
وقف کردند الف بالتقاوی ساکنین بیفتاد خافا را از تخافان ساختند بعد
حذف علامت مضارع نون اعرابی را بیفتند صیغه تشبیه امر حاضر جمع مذکر آن با صیغه تشبیه
مذکر غائب ماضی و جمع آن متحد شده امر حاضر معروف بانون ثقيله خافن تا آخر است
که در حق افتاده بود بسبب نماندن اجتماع ساکنین باز آمده صیغ نهی و لم و
سن و لام امر بر زبان باید آورد و اعلال آن باصول محره تقریر باید کرد و فاعل
صیغ امر اجوف را از صیغ مهور عین که در ان بقاعده کسل همزه حذف شده همین
وضع امتیاز باید کرد که در اجوف غیر واحد مذکر و جمع مؤنث بهر صیغه عین باقی می ماند
چون قولًا قولًا قولي وبعاب بعوابی و خافًا خافوا خافی و در نون
ثقیله و خفیفه هم عین باناید چون قولي بعوابی خافی و در مهور عین در جمع
صیغ عین مخذوف ماند چون میرارًا میراری و نهارًا و نهاری و سلا سلوا
سلی و سلنی اجوف یالی از سمع النبیل یأتین نال ینال ینال نیلًا آنچه
اعلالات جمله صیغش بقیاس آنچه بیان کرده ایم می توان کرد و همچنین از دیگر
البواب ثلثانی مجرورتصاریف صیغ می باید بر آورد و اجوف واومی از باب افعال
الاقتیاد کاشید اقتادًا اقتیادًا فهو مقتادٌ واقتید

علم الصیغ

سؤال در حق ضمیمه
باید در جواب اولی که
داده اند از آنکه در جواب اولی که
داده اند از آنکه در جواب اولی که

يَقْتَادُ اِقْتَادًا فَرَمُ قْتَادُ الْاِمْرَمِنَه اِقْتَدَ وَالنَهْي عَنْه لَا تَقْتَدُ
الظرف منه مُقْتَادٌ اسم فاعل ومفعول بئک صورت شده لیکن اسم فاعل
در صل مُقْتَوِدٌ بود بکسر واو و اسم مفعول مُقْتَوِدٌ بفتح واد و ظرف هم که هموزن مفعول
میباشد هم برین صورت است صینه تشدید جمع مذکر حاضر اِقْتَادُ و اِبْتِئَانِ فَمَجْمُوع
مذکر فاعل با ضمی متحد است لکن اصل با ضمی بفتح و او است وصل مرکه از مضارع ساخته
شده بکسر و او است بر او زن اعلان دیگر صنع دشوار نیست اجوف یابی از
باب اِئْتَالِ الْاِخْتِيَارِ بِرُكُودِ اِخْتَارِ اِخْتِيَارًا لِذَلِكَ مِثْلُ اِقْتَادِ لِقِيَا
اجوف و اوی از باب اشتغال اِلِاِسْتِقَامَةً اسْتَوَارُ خَدُنْ اِسْتِقَامَ
لِئِسْتَقِيمُ اِسْتِقَامَةً فَرَمُ مُسْتَقِيمٌ الْاِمْرَمِنَه اِسْتَقِمَ وَالنَهْي عَنْه
لَا تَسْتَقِمُ الظرف منه مُسْتَقَامٌ اِسْتَقَامَ در اصل اِسْتَقَوِمُ بود بقاعده (۸)
حرکت و او با قبل داده و او را الف کردند لِسْتَقِيمٌ در اصل لِسْتَقِومٌ بود بعد نقل
حرکت و او با قبل داده و او بقاعده ۳ یا شد اِسْتِقَامَةً در اصل علی ما هو المشهور اِسْتَقِوا
بود بعد اعلان قواعد یقال الف بالتقاضی ساکنین اِقْتَادُ و تا در آخر برای عوض
افزودن استقامت شد مُسْتَقِيمٌ در اصل مُسْتَقِومٌ بود مثل لِسْتَقِيمٌ در آن تعلیل کردند در
امر و نهی و دیگر صیغ مضارع مجزوم عین بالتقاضی ساکنین اِقْتَادُ مِثْلُ ذَا اِسْتَقِمَنَّ
و لِسْتَقِمَنَّ و آن مخدوف بوقت لحوق نون ثقیله و خفیفه در امر و نهی باز آید اِسْتَقِمَنَّ
و لِسْتَقِمَنَّ گویند اجوف یابی از باب اشتغال اِلِاِسْتِقَامَةً اِسْتِقَامَةً طَلَبِ خَيْرٍ
کَرُونِ اِسْتِقَادِ لِسْتَقِيمٌ اِسْتِقَامَةً اِسْتَقَامَ لِسْتَقِيمٌ اجوف و اوی
از باب افعال اِقَامَهُمْ اِقَامَةً فَرَمُ مُقِيمٌ و اِقِيْمَ يَمًا

تعلیل و توضیح
اقتاد و ایتاد و ایتاد
در حاضری و ایتاد و ایتاد
در حاضری و ایتاد و ایتاد

اقتاد و ایتاد و ایتاد
در حاضری و ایتاد و ایتاد
در حاضری و ایتاد و ایتاد

اقتاد و ایتاد و ایتاد
در حاضری و ایتاد و ایتاد
در حاضری و ایتاد و ایتاد

علم الصیغ

تبرکات و تعظیمات
در حاضری و ایتاد و ایتاد
در حاضری و ایتاد و ایتاد

تبرکات و تعظیمات
در حاضری و ایتاد و ایتاد
در حاضری و ایتاد و ایتاد

دعا در لغت عربی است و معنی آن طلب و درخواست است و دعا را از زبان خداوند تعالی میگویند و دعا را از زبان انسان میگویند دعا را از زبان خداوند تعالی میگویند و دعا را از زبان انسان میگویند

لَتَدْعُنَّ لَتَدْعُونَ لَأَدْعُونَ لَتَدْعُونَ لَتَدْعُونَ لَتَدْعُونَ
 صحیح از نون ثقیله تغییرات میشود همچون طواریا یا شده و پس مجهول لَتَدْعِينَ
 لَتَدْعِينَ لَتَدْعُونَ لَتَدْعِينَ لَتَدْعِينَ لَتَدْعُونَ لَتَدْعُونَ
 لَتَدْعِينَ لَتَدْعِينَ لَأَدْعِينَ لَتَدْعِينَ لَتَدْعِينَ در اصل مدعی
 بود چون لام تاکید در اول نون ثقیله در آخر آوردند نون ثقیله فتحه ماقبل
 خود خواست الف قابل حرکت نبود لهذا یار که اصل الف بود و پس آوردند
 و فتحه دادند لَتَدْعِينَ شد و فتحه علیها لَتَدْعِينَ لَأَدْعِينَ لَتَدْعِينَ
 سوال در لَتَدْعِينَ چرایی بجنب نصب یار و پس نیار آوردند که بران فتحه
 ظاهر میشود جواب اگر یار بازمی آوردند باز الف میشد علت اعلالی
 که تحرک یا و الفتح ماقبل است موجود است و در لَتَدْعِينَ و در آخر
 علت اعلالی موجود نیست زیرا که اتصال نون ثقیله از موانع اجزای
 قاعده ۱۰۱ است لَتَدْعُونَ در اصل یَدْعُونَ بود بعد آوردن لام تاکید در
 اول و نون ثقیله در آخر حذف نون اعرابی اجتماع ساکنین شد میان و او
 و نون و او غیر مده بود از ضمیه دادند و همچنین در لَتَدْعُونَ و در لَتَدْعِينَ یار که
 دادند فائده عین اجتماع ساکنین اگر اول مده باشد آن حذف میکنند و اگر
 غیر مده باشد و او را ضمیه میدهند و یار که مده حرف علت ساکن را گویند که حرکت
 ماقبل آن موافق باشد و غیر مده آنکه چنین باشد لام
 تاکید یا نون خفیفه در فعل استقبال معروف لَتَدْعُونَ لَتَدْعُونَ لَتَدْعُونَ
 لَتَدْعُونَ لَتَدْعُونَ لَأَدْعُونَ لَتَدْعُونَ لَتَدْعُونَ لَتَدْعُونَ

در اینجا دعا را از زبان خداوند تعالی میگویند و دعا را از زبان انسان میگویند دعا را از زبان خداوند تعالی میگویند و دعا را از زبان انسان میگویند

علم الصیغه

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

این دعا را از زبان خداوند تعالی میگویند و دعا را از زبان انسان میگویند دعا را از زبان خداوند تعالی میگویند و دعا را از زبان انسان میگویند

دعا در لغت عربی است و معنی آن طلب و درخواست است و دعا را از زبان خداوند تعالی میگویند و دعا را از زبان انسان میگویند دعا را از زبان خداوند تعالی میگویند و دعا را از زبان انسان میگویند

تا آخر مجهول لايدعين لايدعيان تا آخر قياس امر بانون تقيده نون
 خيفه را هم برين قياس مي بايد بر آورد بخت اهم قاعدا دعائيات
 كاعون كاعية كاعيتان كاعيات درين همه صيغ واد بقاعده ۱۱ باشد
 ودر راج بقاعده ۱۰ اسان شده بسبب اجتماع ساكنين حذف گردیده اگر
 برين صيغه الف لام آيد بسبب اضافت بران نون نيابد صرف بر اسكان يا
 الكفا كنه حذف نشود چون الداعي كاعيتكم ودر الداعي كاي حذف يا
 هم آمده چنانچه در قوله تعالى يوم مدع الداع وان همه در حالت رفع و جرست
 ودر حالت نصب داعيا والداعي وداعيتكم گویند بخت اهم مفعول
 مدعو مدعوان مدعوون مدعوه مدعوتهان مدعوته درين
 صيغ و او مفعول در و او لام فعل ادغام یافته و بس ناقص يائي ارباب
 ضرب يضرب الرمي تيرانه اخترن رمي يرمي رميا فهو رامي و رمي
 ترمي رميا فهو رمي الامر منه ازم والنهي عنه لا ترمي الطوف
 منه رمي والاله منه رمي مرماء مرماء و تشبیهها مرميا
 ورميان والجمع منهما مرام ورمي افعال التفضيل منارمي
 والموت منه رمي وتشبیهها رميان ورميان والجمع منهما
 ارام ورمون ورمي ورميات ظرف ازین باب با وصف کسر
 عين مضارع مفتوح العين آمده بقاعده که نوشته ایم که از ناقص مطلقا
 ظرف مفتوح العين آید و یا آن الف شده بسبب اجتماع ساکنين يا
 اقاده و همچنین در رمي آله بوقت عدم نون الف باقی ماند چون المرعي او مرکلم

ساکنين ناقص وای ازین باب با صامت ۱۱ امرات صرحت

علم الصيغه

از نون همين قياس بايکوز فاعل بسبب امر اجتماع

Handwritten marginal notes in various directions, including:

- Top right: در راج بقاعده ۱۰ اسان شده بسبب اجتماع ساکنين حذف گردیده اگر برين صيغه الف لام آيد بسبب اضافت بران نون نيابد صرف بر اسكان يا الكفا كنه حذف نشود چون الداعي كاعيتكم ودر الداعي كاي حذف يا هم آمده چنانچه در قوله تعالى يوم مدع الداع وان همه در حالت رفع و جرست ودر حالت نصب داعيا والداعي وداعيتكم گویند بخت اهم مفعول مدعو مدعوان مدعوون مدعوه مدعوتهان مدعوته درين صيغ و او مفعول در و او لام فعل ادغام یافته و بس ناقص يائي ارباب ضرب يضرب الرمي تيرانه اخترن رمي يرمي رميا فهو رامي و رمي ترمي رميا فهو رمي الامر منه ازم والنهي عنه لا ترمي الطوف منه رمي والاله منه رمي مرماء مرماء و تشبیهها مرميا ورميان والجمع منهما مرام ورمي افعال التفضيل منارمي والموت منه رمي وتشبیهها رميان ورميان والجمع منهما ارام ورمون ورمي ورميات ظرف ازین باب با وصف کسر عين مضارع مفتوح العين آمده بقاعده که نوشته ایم که از ناقص مطلقا ظرف مفتوح العين آید و یا آن الف شده بسبب اجتماع ساکنين يا اقاده و همچنین در رمي آله بوقت عدم نون الف باقی ماند چون المرعي او مرکلم
- Left side: در راج بقاعده ۱۰ اسان شده بسبب اجتماع ساکنين حذف گردیده اگر برين صيغه الف لام آيد بسبب اضافت بران نون نيابد صرف بر اسكان يا الكفا كنه حذف نشود چون الداعي كاعيتكم ودر الداعي كاي حذف يا هم آمده چنانچه در قوله تعالى يوم مدع الداع وان همه در حالت رفع و جرست ودر حالت نصب داعيا والداعي وداعيتكم گویند بخت اهم مفعول مدعو مدعوان مدعوون مدعوه مدعوتهان مدعوته درين صيغ و او مفعول در و او لام فعل ادغام یافته و بس ناقص يائي ارباب ضرب يضرب الرمي تيرانه اخترن رمي يرمي رميا فهو رامي و رمي ترمي رميا فهو رمي الامر منه ازم والنهي عنه لا ترمي الطوف منه رمي والاله منه رمي مرماء مرماء و تشبیهها مرميا ورميان والجمع منهما مرام ورمي افعال التفضيل منارمي والموت منه رمي وتشبیهها رميان ورميان والجمع منهما ارام ورمون ورمي ورميات ظرف ازین باب با وصف کسر عين مضارع مفتوح العين آمده بقاعده که نوشته ایم که از ناقص مطلقا ظرف مفتوح العين آید و یا آن الف شده بسبب اجتماع ساکنين يا اقاده و همچنین در رمي آله بوقت عدم نون الف باقی ماند چون المرعي او مرکلم
- Bottom: در راج بقاعده ۱۰ اسان شده بسبب اجتماع ساکنين حذف گردیده اگر برين صيغه الف لام آيد بسبب اضافت بران نون نيابد صرف بر اسكان يا الكفا كنه حذف نشود چون الداعي كاعيتكم ودر الداعي كاي حذف يا هم آمده چنانچه در قوله تعالى يوم مدع الداع وان همه در حالت رفع و جرست ودر حالت نصب داعيا والداعي وداعيتكم گویند بخت اهم مفعول مدعو مدعوان مدعوون مدعوه مدعوتهان مدعوته درين صيغ و او مفعول در و او لام فعل ادغام یافته و بس ناقص يائي ارباب ضرب يضرب الرمي تيرانه اخترن رمي يرمي رميا فهو رامي و رمي ترمي رميا فهو رمي الامر منه ازم والنهي عنه لا ترمي الطوف منه رمي والاله منه رمي مرماء مرماء و تشبیهها مرميا ورميان والجمع منهما مرام ورمي افعال التفضيل منارمي والموت منه رمي وتشبیهها رميان ورميان والجمع منهما ارام ورمون ورمي ورميات ظرف ازین باب با وصف کسر عين مضارع مفتوح العين آمده بقاعده که نوشته ایم که از ناقص مطلقا ظرف مفتوح العين آید و یا آن الف شده بسبب اجتماع ساکنين يا اقاده و همچنین در رمي آله بوقت عدم نون الف باقی ماند چون المرعي او مرکلم

این اشیا است بکنند زحل
نقش فاعل می شود
سوال در این باب است
که در این باب است
سوال در این باب است
که در این باب است
سوال در این باب است
که در این باب است

لَنْ يُرْمِيَ تَا آخِرُ خَرَانِيكِدِ دُرِّي عَمِي وَتُرْمِي وَارْمِي وَتُرْمِي عَمَلِ لَنْ سَبَبِ
الف ظاهر نشده در هیچ صیغه تغیری جدید ظهور نرسیده لَمْ يَحْمِلْ مِمْ وَفَعْل
مستقبل معروف كَمْ يَرْمِي كَمْ يَرْمِي كَمْ يَرْمِي كَمْ تَرْمِي كَمْ تَرْمِي
كَمْ يَرْمِي كَمْ تَرْمِي كَمْ تَرْمِي كَمْ تَرْمِي كَمْ تَرْمِي كَمْ تَرْمِي
جرم یا تم قطع شده و در دیگر صیغ عمل لم يطوئ صحیح ظهور پذیرفته مجهول كَمْ يَرْمِي
لم يَرْمِي تَا آخِرُ حَالِ آن مثل معروف است لام تاکید با تون ثقیله
و فعل مستقبل معروف لَيَرْمِيَنَّ لَيَرْمِيَنَّ لَيَرْمِيَنَّ لَيَرْمِيَنَّ
لَتَرْمِيَنَّ لَتَرْمِيَنَّ لَتَرْمِيَنَّ لَتَرْمِيَنَّ لَتَرْمِيَنَّ لَتَرْمِيَنَّ
بر قیاس لَيَضْرِبَنَّ تَا آخِرُ مَجْهُولِ بَعْدِ اِعْلَالِ نَجْمِيكِه مَضَاعِ مانده بود مثل صحیح تغیر
شده مجهول لَيَرْمِيَنَّ لَيَرْمِيَنَّ لَيَرْمِيَنَّ لَيَرْمِيَنَّ لَيَرْمِيَنَّ
لَيَرْمِيَنَّ لَتَرْمِيَنَّ لَتَرْمِيَنَّ لَتَرْمِيَنَّ لَتَرْمِيَنَّ لَتَرْمِيَنَّ
لَيَدْعِيَنَّ تَا آخِرُ تُونِ خَفِيْفَه مَعْرُوفِ مَجْهُولِ مِمَّنْ نِظَامِ حَاضِرِ مَعْرُوفِ
اِدْمِ اِضْمِيَا اِدْمُو اِدْمِي اِهْيَيْنَ وَصِيغَه وَاحِدَه كِه حَاضِرِ سَبَبِ قَتِ اِقْتَادَه وَكِلَه
صِيغَه اِز مَضَاعِ حَسَبِ سَتُورِ سَاخْتَه اِنْدِ سَوَالِ چُون اِدْمُو اِز اِزْمُونِ سَاخْتَه
بَعْدِ حَذْفِ عِلْمَاتِ مَضَاعِ سَبَبِ لَنْ بَعْدِ اَنْ هِرْ كَاهِ نَهْرَه وَصَلِ وَرْدِ بَاتِي
نَهْرَه مَضْمُومِ اَرَنْدِ زِيْرَ اَكْثَرِ كَلِمَه مَضْمُومِ سِتْ جَوَابِ اَكْثَرِ عَيْنِ كَلِمَه فِي الْحَالِ
و اِزْمُونِ مَضْمُومِ اِسْتِ لِيَكِنْ اِلْ كِسُوْرَ اِسْتِ چِه اِشْلَشْ تَرْمِيُونِ بُوْدَه وَ نَهْرَه وَصَلِ
بَا عْتِبَارِ حَرَكْتِ اِلْ مِي رَنْدِ هَمِيْنِ هَسْتِ دَر اِدْمِي كِه اَرَنْدِ عَيْنِ سَاخْتَه شَدَه نَهْرَه وَصَلِ
مَضْمُومِ اَوْرَدَنْدِ اَمْرَ غَائِبِ وَ مَثَلِ مَعْرُوفِ لَيَرْمِيَنَّ لَيَرْمِيَنَّ لَيَرْمِيَنَّ

علم الصيغه

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

این اشیا است بکنند زحل
نقش فاعل می شود
سوال در این باب است
که در این باب است
سوال در این باب است
که در این باب است
سوال در این باب است
که در این باب است

این اشیا است بکنند زحل
نقش فاعل می شود
سوال در این باب است
که در این باب است
سوال در این باب است
که در این باب است
سوال در این باب است
که در این باب است

بازمانده از این است که در بعضی موارد از فعل معلوم خبری که در جمله خبری است و در بعضی موارد از فعل معلوم خبری که در جمله خبری است و در بعضی موارد از فعل معلوم خبری که در جمله خبری است

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com



تَقِيَانِ يَقِيْنِ تَقُوْنَ تَقِيْنَ تَقِيْنِ اَتَى تَقَى وَ اَوَيْتَى وَ جَمْعُ صِيغَةِ تَقَاعَدُ
 يُوَدُّ حَذْفُ شَدَّةٍ وَ دَرِيَا قَوَاعِدُ صَرْفِ رَمِيْ رِيْ جَارِيْ كُتِبَتْ مَضَارِعُ
 مَجْهُولٌ يُوقِيْ يُوْقِيَانِ يُوْقُوْنَ تَاْخِرُ حَرْفٌ يُرْمِيْ تَاْخِرُ نَفْسِيْ تَاْكِيْدٌ
 بَلَنْ دَرِ فِعْلِ مُسْتَقْبَلٍ مَعْرُوفٍ لَنْ تَقِيْ لَنْ يَّقِيَالَنْ يَقُوَالَنْ
 تَقَى لَنْ يَّقِيَالَنْ يَّقِيْنِ لَنْ تَقُوَالَنْ تَقَى لَنْ تَقِيْنِ لَنْ اَتَى لَنْ تَقَى
 لَنْ خَرَجَ كَمَا فِي صَحِيْحِ مِيْ كُنْدَرِيْنِ بَابِ سَبَبِ تَغْيِيْرِ كُنْدَرِيْنِ اَعْلَالُ كَمَا
 مَضَارِعُ بُوْدَ بَاقِيْ مَا بَدُوْهُ مَجْهُولٌ لَنْ يُوقِيْ لَنْ يُوْقِيَانِ تَاْخِرُ حَرْفٌ يُرْمِيْ
 تَاْخِرُ نَفْسِيْ جِيْ لَمْ دَرِ فِعْلِ مُسْتَقْبَلٍ مَعْرُوفٍ لَمْ يَّقِيْ لَمْ يَّقِيَالَمْ يَقُوَالَمْ
 لَمْ تَقَى لَمْ يَّقِيَالَمْ يَّقِيْنِ لَمْ تَقُوَالَمْ تَقَى لَمْ تَقِيْنِ لَمْ اَتَى لَمْ تَقَى
 لَمْ كَمَا فِي رَجُلِيْ وَ اَخْوَالَتِيْ خَيْرٌ اَقَادَةُ دِيْكَرِ صِيْغَتَا بَسْمُوْتِ مَجْهُولٌ لَمْ
 يُوقِيْ لَمْ يُوْقِيَانِ تَاْخِرُ حَرْفٌ يُرْمِيْ تَاْخِرُ نَفْسِيْ تَاْكِيْدٌ بَلَنْ دَرِ فِعْلِ
 مُسْتَقْبَلٍ مَعْرُوفٍ لَيَقِيْنِ لَيَقِيَانِ لَيَقِيْنَ لَيَقِيْنِ لَيَقِيَانِ
 لَيَقِيْنَانِ لَيَقِيْنَ لَيَقِيْنَ لَيَقِيَانِ لَيَقِيْنَ لَيَقِيْنِ وَ لَمْ كَمَا فِي حَرْفِ
 لَيَوْمِيْنَ عَمَلٌ يَأْتِيْكَ مَجْهُولٌ لَيُوْقِيْنَ تَاْخِرُ حَرْفٌ يُرْمِيْ تَاْخِرُ نَفْسِيْ
 خَفِيْفَةٌ هِيَ مِيزَانُ قِيَاسِ اِمْرٍ حَاضِرٍ مَعْرُوفٍ فِيْ قِيَا قَوَا تَقِيْنِ فِيْ رَجُلٍ
 تَقَى بُوْدَ حَذْفِ عِلْمَتِ مَضَارِعِ مُتَحَرِّكٍ كَمَا فِي رَجُلٍ وَ خَرَجَ نُوْدِيَا بِنِقَادِ شَدَّةٍ
 دِيْكَرِ صِيْغَتَا حَسْبِ سِتُوْرٍ مَضَارِعِ سَاخِئَةٍ اِنْ اَمْرًا غَائِبٌ مَعْرُوفٌ
 لَيَقِيْ لَيَقِيَالَيْقُوَالَيْقِيْ لَيَقِيَالَيْقِيْنِ لَيَقِيْنَ لَيَقِيْنِ اَتَى اَمْرٌ مَجْهُولٌ لَيُوْقِيْ تَاْخِرُ
 حَرْفٌ يُرْمِيْ تَاْخِرُ حَرْفٌ يُرْمِيْ مَعْرُوفٌ بَالُوْنِ لَيَقِيْدُ قِيْنِ مِيَانِ قِيْنِ
 قِيْنِ قِيْنَانِ اِمْرًا غَائِبٌ مَعْرُوفٌ بَالُوْنِ لَيَقِيْدُ لَيَقِيْنِ

بازمانده از این است که در بعضی موارد از فعل معلوم خبری که در جمله خبری است و در بعضی موارد از فعل معلوم خبری که در جمله خبری است و در بعضی موارد از فعل معلوم خبری که در جمله خبری است

بازمانده از این است که در بعضی موارد از فعل معلوم خبری که در جمله خبری است و در بعضی موارد از فعل معلوم خبری که در جمله خبری است و در بعضی موارد از فعل معلوم خبری که در جمله خبری است

وَأَنَّ الْمَوْلَىٰ بِرَأْسِهِ كَالْحَيَّةِ بِرَأْسِهَا لَا يَمُوتُ وَلَا يَحْيَىٰ وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَمْسُقَ رِجْلَهُ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَمْسُقَ رِجْلَهُ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَمْسُقَ رِجْلَهُ

لِيَقِيَانِ لَيْقُنْ تَأْخِرُ مَجْهُولٌ كَيُوقِنُ تَأْخِرُ مَرَحَاضِرُ
مَعْرُوفٌ بِأَلْوَنٍ خَفِيْفَةٌ قِيْنٌ فَيَنْ قِيْنٌ مَجْهُولٌ بِأَلْوَنٍ خَفِيْفَةٍ
كَيُوقِنُ تَأْخِرُ مَجْهُولٌ مَعْرُوفٌ لَأَيُّقُ تَأْخِرُ مَجْهُولٌ كَلَيُوقُ
تَأْخِرُ مَجْهُولٌ مَعْرُوفٌ بِأَلْوَنٍ لَقِيْدَةٌ لَأَيُّقِيْنٌ لَأَيُّقِيَانِ لَأَيُّقُنْ تَأْخِرُ
مَجْهُولٌ لَأَيُّوقِيْنٌ لَأَيُّوقِيَانِ لَأَيُّوقُنْ تَأْخِرُ مَجْهُولٌ مَعْرُوفٌ بِأَلْوَنٍ خَفِيْفَةٍ
لَأَيُّقِيْنٌ لَأَيُّقُنْ تَأْخِرُ مَجْهُولٌ لَأَيُّوقِيْنٌ لَأَيُّوقُنْ لَأَيُّوقِيْنٌ لَأَيُّوقُنْ
لَأَيُّوقِيْنٌ لَأَيُّوقِيْنٌ لَأَيُّوقِيْنٌ لَأَيُّوقِيْنٌ لَأَيُّوقِيْنٌ لَأَيُّوقِيْنٌ لَأَيُّوقِيْنٌ
تَأْخِرُ جَوْنٌ تَأْخِرُ مَجْهُولٌ مَوْقِيٌّ جَوْنٌ مَوْقِيٌّ تَأْخِرُ
لَقِيْفٌ مَفْرُوقٌ أَرْحَبُ بِحَسَبِ الْوَلَايَةِ مَالِكٌ شَدْنٌ وَوَلِيٌّ
بِكَلِيٍّ وَوَلَايَةٌ فَهِيَ وَوَلِيٌّ يُوَلِّيُّ وَوَلَايَةٌ فَهِيَ وَوَلِيٌّ يُوَلِّيُّ وَوَلَايَةٌ فَهِيَ
لِوَالِدٍ وَوَلِيٌّ يُوَلِّيُّ وَوَلَايَةٌ فَهِيَ وَوَلِيٌّ يُوَلِّيُّ وَوَلَايَةٌ فَهِيَ وَوَلِيٌّ يُوَلِّيُّ
مِيْلَةٌ وَمِيْلَةٌ وَوَلِيٌّ يُوَلِّيُّ وَوَلَايَةٌ فَهِيَ وَوَلِيٌّ يُوَلِّيُّ وَوَلَايَةٌ فَهِيَ
مَوَالٍ وَمَوَالٍ وَمَوَالٍ وَمَوَالٍ وَمَوَالٍ وَمَوَالٍ وَمَوَالٍ وَمَوَالٍ وَمَوَالٍ
تَشْبِيهُمَا أَوْلِيَانِ وَوَلِيَّيَانِ وَوَلِيَّيَانِ وَوَلِيَّيَانِ وَوَلِيَّيَانِ وَوَلِيَّيَانِ
وَلِيٌّ وَوَلِيَّيَاتٌ وَحَسَبُ قِيْمَةِ الْمَوْجِبِ بِالْمَقْيَاسِ وَتَقِيٌّ صَنِيعٌ أَيْنَ بَابِ
الْعِلَالِ بَابِ كَرْدِ وَجَلْبِ صَنِيعٌ صَرَفٌ كَبِيْرٌ يَبْدُو خَوَانِدٌ لَقِيْفٌ مَقْرُوْلٌ أَرْضَبُ
الْقِيْمَةُ جَمِيْدٌ طَوِيٌّ يَطْوِيُّ طَيًّا فَهِيَ وَوَلِيٌّ تَأْخِرُ جَوْنٌ رَمِيٌّ يَرْمِيُّ تَأْخِرُ
تَأْخِرُ فِي أَوِيٍّ أَيْنَابٌ قَتَالٌ لَأَحْتِيَاءُ زَانُوَالِيْتَادَةٌ كَرْدُنٌ جَبُوَةٌ تَبِيْ
لَأَحْتِيَاءُ يَجْتَنِي لَأَحْتِيَاءُ فَهِيَ وَوَلِيٌّ لَأَحْتِيَاءُ وَوَلِيٌّ لَأَحْتِيَاءُ وَوَلِيٌّ لَأَحْتِيَاءُ

علم الصيغ

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

وَأَنَّ الْمَوْلَىٰ بِرَأْسِهِ كَالْحَيَّةِ بِرَأْسِهَا لَا يَمُوتُ وَلَا يَحْيَىٰ وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَمْسُقَ رِجْلَهُ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَمْسُقَ رِجْلَهُ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَمْسُقَ رِجْلَهُ

وَأَنَّ الْمَوْلَىٰ بِرَأْسِهِ كَالْحَيَّةِ بِرَأْسِهَا لَا يَمُوتُ وَلَا يَحْيَىٰ وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَمْسُقَ رِجْلَهُ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَمْسُقَ رِجْلَهُ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ وَلَا يَمْرُؤُا أَنْ يَمْسُقَ رِجْلَهُ

الطرف منه محبتی ناقص بانی ایضاً الاحیاء بر گردن اجبتی محبتی
اجتباءً فهو محبتی واجبتی محبتی اجتباءً فهو محبتی الامر منه
اجتیب والنهی عند لا تجتیب الطرف منه محبتی لقیف
مقرون ایضاً الالقاء یجیده شدن ناقص و اوی ایضاً از
انفعال انجامد محوشدن بانی ایضاً ابتغاء مناسب لقیف
مقرون ایضاً از داء بگوشه نشستن ناقص و اوی از استغناء
الاستغناء بلند شدن ناقص بانی الاستغناء بی پروا شدن
واوی از افعال الاعلاء بلند کردن اعلی تعلی اعلاء فهو معل
واعلی تعلی اعلاء فهو معلی الامر منه اعلی والنهی عند لا تعل
الطرف منه معلی بانی ایضاً الاعناء بی پروا کردن اعلی تعلی
اعناء تا آخر لقیف مفروق الایدلاء فریب کردن اولی یجوی ایدلاء
فهو مؤول مقرون الامر واء سیراب کردن از وی بیروی الضار
الاحیاء زنده کردن احیی محبتی تا آخر ناقص و اوی از تفعل التسمیة
نام نهادن ستمی ستمی ستمیة فهو مسمر و ستمی ستمیة فهو
مسسمی الامر منه سمر والنهی عند لا ستمی الطرف منه مسسمی
ازین باب صد ناقص و لقیف هموزام بر وزن لقیفة می آید ناقص بانی
منه ایضاً التلقیة انداختن لقی بقی تلقیة فهو ملق لقیف مقرون
التقویة قوت دادن قوی بقوی تقویة فهو مقو و لقیف مقرون دیگر
التحیة سلام کردن حی محبتی تحیة فهو محی تا آخر سوال درین

الطرف منه محبتی ناقص بانی ایضاً الاحیاء بر گردن اجبتی محبتی
اجتباءً فهو محبتی واجبتی محبتی اجتباءً فهو محبتی الامر منه
اجتیب والنهی عند لا تجتیب الطرف منه محبتی لقیف
مقرون ایضاً الالقاء یجیده شدن ناقص و اوی ایضاً از
انفعال انجامد محوشدن بانی ایضاً ابتغاء مناسب لقیف
مقرون ایضاً از داء بگوشه نشستن ناقص و اوی از استغناء
الاستغناء بلند شدن ناقص بانی الاستغناء بی پروا شدن
واوی از افعال الاعلاء بلند کردن اعلی تعلی اعلاء فهو معل
واعلی تعلی اعلاء فهو معلی الامر منه اعلی والنهی عند لا تعل
الطرف منه معلی بانی ایضاً الاعناء بی پروا کردن اعلی تعلی
اعناء تا آخر لقیف مفروق الایدلاء فریب کردن اولی یجوی ایدلاء
فهو مؤول مقرون الامر واء سیراب کردن از وی بیروی الضار
الاحیاء زنده کردن احیی محبتی تا آخر ناقص و اوی از تفعل التسمیة
نام نهادن ستمی ستمی ستمیة فهو مسمر و ستمی ستمیة فهو
مسسمی الامر منه سمر والنهی عند لا ستمی الطرف منه مسسمی
ازین باب صد ناقص و لقیف هموزام بر وزن لقیفة می آید ناقص بانی
منه ایضاً التلقیة انداختن لقی بقی تلقیة فهو ملق لقیف مقرون
التقویة قوت دادن قوی بقوی تقویة فهو مقو و لقیف مقرون دیگر
التحیة سلام کردن حی محبتی تحیة فهو محی تا آخر سوال درین

Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

علم الصیغ

استغناء و اعلی تعلی اعلاء فهو معلی الامر منه اعلی والنهی عند لا تعل
الطرف منه معلی بانی ایضاً الاعناء بی پروا کردن اعلی تعلی
اعناء تا آخر لقیف مفروق الایدلاء فریب کردن اولی یجوی ایدلاء
فهو مؤول مقرون الامر واء سیراب کردن از وی بیروی الضار
الاحیاء زنده کردن احیی محبتی تا آخر ناقص و اوی از تفعل التسمیة
نام نهادن ستمی ستمی ستمیة فهو مسمر و ستمی ستمیة فهو
مسسمی الامر منه سمر والنهی عند لا ستمی الطرف منه مسسمی
ازین باب صد ناقص و لقیف هموزام بر وزن لقیفة می آید ناقص بانی
منه ایضاً التلقیة انداختن لقی بقی تلقیة فهو ملق لقیف مقرون
التقویة قوت دادن قوی بقوی تقویة فهو مقو و لقیف مقرون دیگر
التحیة سلام کردن حی محبتی تحیة فهو محی تا آخر سوال درین

استغناء و اعلی تعلی اعلاء فهو معلی الامر منه اعلی والنهی عند لا تعل
الطرف منه معلی بانی ایضاً الاعناء بی پروا کردن اعلی تعلی
اعناء تا آخر لقیف مفروق الایدلاء فریب کردن اولی یجوی ایدلاء
فهو مؤول مقرون الامر واء سیراب کردن از وی بیروی الضار
الاحیاء زنده کردن احیی محبتی تا آخر ناقص و اوی از تفعل التسمیة
نام نهادن ستمی ستمی ستمیة فهو مسمر و ستمی ستمیة فهو
مسسمی الامر منه سمر والنهی عند لا ستمی الطرف منه مسسمی
ازین باب صد ناقص و لقیف هموزام بر وزن لقیفة می آید ناقص بانی
منه ایضاً التلقیة انداختن لقی بقی تلقیة فهو ملق لقیف مقرون
التقویة قوت دادن قوی بقوی تقویة فهو مقو و لقیف مقرون دیگر
التحیة سلام کردن حی محبتی تحیة فهو محی تا آخر سوال درین

صنع مشكله دارد اثبات فعل ماضی معروف ساری ساریارا اذالات
 سارا تار این تا آخر چون ساری تا آخر خبر اینکه در همه بین بین میتواند شد
 مجهول ساری ساریا اذالات تا آخر چون ساری تا آخر اثبات فعل
 ماضع معروف یزی یزیان یزون ساری ساریان یزین سزین ترین
 ترین مادی یزی یزی در اصل یزای بود حرکت همزه بقاعده لیسن ما قبل فته و همزه
 حذف شده یزی شد یا قاعده الف گشت و همچنین در جمله صنغ خبر تشبیه که در ان حرف
 تخیل قاعده لیسن التفارقته یا بسبب منع الف نشده و در یزون و تزون
 صیغهای جمع مذکر الف بسبب التقای ساکنین با و او در ترین واحد مؤنث
 حاضر بسبب التقای ساکنین با یا حذف شد مجهول یز یزیان یزون تا آخر
 مثل معروف در اعلال لقی تاکیدین معروف و مجهول کن یزی
 کن یزیان کن یزوا تا آخر در الف یزی واخوات اولن کل نکرده چنانکه در کن
 یجشی و کن یرضی و در دیگر صنغ نهجیکه در صحیح عمل میکنند عمل کرده اعلال استیکه در
 مضارع بعد مهن باقی مانده لقی یحکم در مستقبل معروف و مجهول لم یزی
 لم یزیا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا
 لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا
 لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا لم یزوا
 در مضارع بود اعلال و نیز زوده لام تاکید یا نون تصیله و فعل مستقبل معروف
 و مجهول کن یزیان یزوت کن یزیان یزوت کن یزیان یزوت کن یزیان یزوت
 کن یزیان یزوت کن یزیان یزوت کن یزیان یزوت کن یزیان یزوت

Website: MadarseWale.blogspot.com
 Website: NewMadarsa.blogspot.com

علم الضبیغه

Handwritten marginal notes in Arabic script surrounding the main text, providing commentary and examples for the grammatical rules discussed.

له در اصل ترین بودن
فون تا کی در سخن تفتظ
فون و الفعا تا کی در اینده
بیا که آسان بود که در اند
فون سبب است میان یار
در جمله این سبب معلوم
بیا که در اصل مضاعف است
چون که در فون فون
رای می بود که در اصل
که در فون فون فون فون
بیا که در فون فون فون فون

علم الصیغه

تقلید در آخر آوردند چون تقلید فتوح ما قبل خواست الف قبل حرکت نبود لهذا
بارا که اصل الف بود باز آورده فتح دادند لیرین شد و همچنین کترین
لا رین کترین لیرون در اصل یرون بود بعد آوردن لام تا کی فون تقلید
و حذف فون اعرالی اجتماع ساکنین شد میان واو و فون واو غیر مده بود
لهذا از راضمه اند لیرون شد و هكذا لرون و در کترین واحد مونت
حاضر بعد حذف فون اعرالی بیا که سره دادند بالفون خفیفه کترین لیرون
لترین لرون لترین لترین لترین لترین امر حاضر معروف
بیا که و سر ای ترین تا در اصل تری بود بعد حذف علامت مضاعف متحرک ماند
لهذا حاجت بهمزه وصل شد در آخر وقف نمودند بسبب وقف الف آخر بیفتاد
تا شد و در دیگر صیغهها بعد حذف علامت مضاعف فون اعرالی حذف شده
غیر ترین جمع مونت که بسبب بودن فون جمع تغییر در آخر آن نشده امر
غائب و مشکلم معروف لیر لیریا لیریا لیریا لیریا لیریا لیریا لیریا لیریا لیریا لیریا لیریا
مثل لم تر اعلال با باید کرد و هكذا امر مجبول امر حاضر معروف بالفون تقلید
رین ریا ریا ریا ریا ریا ریا ریا ریا در اصل ر بود بعد آوردن فون
تقلید علت حذف حرف علت که وقف بود زائل شد لهذا حرف علت قابل
باز آمدن شد و الف که حذف شده قابل حرکت نبود فون تقلید فتوح ما قبل
میخواهد لهذا بیا که اصل بوده باز آورده فتح دادند تایت شد صوقف و سرین
واو و بیا که غیر مده بودند بسبب اجتماع ساکنین حرکت ضمیه که در فون تقلید امر
بلام مثل فون تقلید فعل مضاعف است زیرا که لام کم کسور است و لام مضاعف مفتوح

بسیب و فون از تا
بعد از آن فون و اصل
فون فون فون فون فون
فون فون فون فون فون
فون فون فون فون فون
فون فون فون فون فون
فون فون فون فون فون
فون فون فون فون فون
فون فون فون فون فون
فون فون فون فون فون
فون فون فون فون فون

قَرَّبَ فِرًّا فِرًّا فَافْرًا الْاَمْرُ مِنْهُ قَرَّبَ فِرًّا فِرًّا وَالنَّهْيُ عِنْدَ لَا تَفَرُّ
 لَا تَفَرُّ لَا تَفَرُّ الظُّرْفُ مِنْهُ مَفَرُّ تَأَخَّرَ مَضَاعِفُ اِزْ سَمِعَ الْمَسُّ
 وَسْتِ رَسَانِيْنَ مَسَّ مَسَّ مَسًّا فَهُوَ مَسَّ وَمَسَّ مَسَّ
 مَسًّا فَهُوَ مَسَّ مَسَّ الْاَمْرُ مِنْهُ مَسَّ مَسَّ اِمْتَسَّ وَالنَّهْيُ
 عِنْدَ لَا تَمَسَّ لَا تَمَسَّ لَا تَمَسَّ الظُّرْفُ مِنْهُ مَمَسَّ تَأَخَّرَ
 بِقَوَاعِدِكِ وَالسُّبْحَانُ بِقِيَاسِ مَدٍّ وَقَرَّبَ كَرَدَانِيْدَه صَنِيعُ بِنِ بَابِ بِيْمٍ بَابِيْدُ خَوَالِدٍ
 مَضَاعِفُ اِنْ اِفْتَعَلَ الْاَضْطِرَّ اِبْجَبْزِ كَبْجَبْزِ كَشِيْدِيْنَ اِضْطَرَّ يَضْطَرُّ
 اِضْطَرَّ اِنْ اِفْعَلَ مَضْطَرُّ وَاَضْطَرُّ يَضْطَرُّ اِضْطَرَّ اِنْ اِفْعَلَ مَضْطَرُّ
 الْاَمْرُ مِنْهُ اِضْطَرَّ اِضْطَرَّ اِضْطَرَّ وَالنَّهْيُ عِنْدَ لَا تَضْطَرُّ لَا
 تَضْطَرُّ لَا تَضْطَرُّ الظُّرْفُ مِنْهُ مَضْطَرُّ دِيْنِ بَابِ فَاعِلٍ وَمَفْعُولٍ وَ
 ظَرْفٍ بِيَكٍ صَوْرَتٌ شَدِيْدَةٌ لِيَكِيْنَ اِفْعَلَ كَبِيْرِيْنَ سَتٍ وَمَفْعُولٍ وَظَرْفٍ يَفْتَحُ
 عِيْنَ اِزْ اِفْعَالَ اِلَّا سَيِّدًا اِذْ بِنْدَ شَدِيْدٍ اِسْتَدَّ يَسْتَدُّ تَأَخَّرَ اِسْتَفْعَالَ
 اِلَّا سَتَقَرَّ اِنْ اِفْعَلَ اِسْتَقَرَّ اِسْتَقَرَّ اِسْتَقَرَّ اِسْتَقَرَّ اِسْتَقَرَّ اِسْتَقَرَّ

دوم او خام نوم وند ۱۱
 اول ساکن کرده ۱۱

علم الطبیغہ

بعضهم
 من انظر شعر ما و غدا
 و طواطا و مطبقه و در من اب حروف
 زقعه ۱۱ اسن یجب المضطراذ و طاه و کیف
 الشور آیا کدام است که قبول رساند مضطراذ طاه و کیف
 کند و در کند بی الا از ص ۱۱ ۱۱ و جوت اصل ما
 از اذنان بای آن میشود تقریبا دهم هر دو از آن یکی
 سوال است که در صحت تمیزین ۱۱
 بیکلام آندم ده موزی

له
 و له فاعله و تبتیه آنا
 المظنون دست در سانیه
 قرآن را مکران که پاک باشید از صحت و
 قرآن را مکران که مخطا در اصل اخترازیه
 بیانات ۱۱ سله الاضطر بان که مخطا در اصل اخترازیه
 مکه فاعل بسبب بودن فاعلان از حروف مطبقه
 بجا بل شاضی از شدت باید انشت کورین
 مطبقه صا و ضا و طا ظا راع
 موزی کجا جمعا

فهِوْمُسْتَقَرٌّ وَأُسْتَقِرُّ لِیُسْتَقَرُّ اسْتِقْرَارًا فَهِوْمُسْتَقَرٌّ
 الْأَمْرُ مِنْهُ اسْتَقَرَّ اسْتَقَرَّ اسْتَقَرَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
 لَا تَسْتَقِرُّ لَا تَسْتَقِرُّ لَا تَسْتَقِرُّ الظَّرْفُ مِنْهُ مُسْتَقَرٌّ
 إِزْوَاقُ الْأَمْثَالِ الْأَمْدَادُ مَدْرُكُونَ أَمَدٌ مَمْدٌ إِمْدَادٌ فَهِوْمُسَمِدٌ
 وَأَمِدَّ يَمِدُّ إِمْدَادًا فَهِوْمُسَمِدٌ الْأَمْرُ مِنْهُ أَمِدَّ أَمِدَّ
 أَمِدَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يَمِدُّ لَا يَمِدُّ لَا يَمِدُّ الظَّرْفُ مِنْهُ مَمْدٌ
 مَضَاعِفٌ تَفْعِيلٌ وَتَفْعُلٌ بِهَمْزٍ وَجَوْهٌ مِثْلُ صَحَّحْتَ جَوْنٌ حَجْدٌ حَجْدٌ
 تَحْجِدُ يَحْدُو وَتَحْجِدُ وَتَحْجِدُ دَامَا عِلْتُ الْحَاجَّةُ بِأَمٍّ حَمَتٌ
 بِشِ كَرُونَ كِي مَرْدِكِرٌ بِحَاجَةٍ حَاجَةٌ فَهِوْمُ حَاجَةٌ وَحُوجَةٌ بِحَاجَةٍ
 حَاجَةٌ فَهِوْمُ حَاجَةٌ الْأَمْرُ مِنْهَا حَاجَةٌ حَاجَةٌ حَاجَةٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
 لَا تَحْجِجُ لَا تَحْجِجُ لَا تَحْجِجُ الظَّرْفُ مِنْهَا حَاجَةٌ وَرَجَمِعَ ابْنُ الْقَاعِ
 دَامًا شَدَّ تَفَاعِيلُ التَّضَادُّ بِأَمٍّ ضِدُّ شَدُّ تَضَادُّ تَضَادُّ تَأَخَّرَ
 مِثْلُ مَنَاعَلَتْ اسْتَقَمَ دَوْمٌ وَرَمَكِيَاتٌ مَضَاعِفٌ بِأَمٍّ مَمُوزٌ
 وَمَعْتَلٌ مَمُوزٌ فَوَمَضَاعِفٌ الْإِمَامَةُ أَمٌّ شَدُّ أَمَّرَ



Website: MadarseWale.blogspot.com
Website: NewMadarsa.blogspot.com

۴
 مَضَاعِفٌ تَفْعِيلٌ وَتَفْعُلٌ بِهَمْزٍ وَجَوْهٌ مِثْلُ صَحَّحْتَ جَوْنٌ حَجْدٌ حَجْدٌ
 تَحْجِدُ يَحْدُو وَتَحْجِدُ وَتَحْجِدُ دَامَا عِلْتُ الْحَاجَّةُ بِأَمٍّ حَمَتٌ
 بِشِ كَرُونَ كِي مَرْدِكِرٌ بِحَاجَةٍ حَاجَةٌ فَهِوْمُ حَاجَةٌ وَحُوجَةٌ بِحَاجَةٍ
 حَاجَةٌ فَهِوْمُ حَاجَةٌ الْأَمْرُ مِنْهَا حَاجَةٌ حَاجَةٌ حَاجَةٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
 لَا تَحْجِجُ لَا تَحْجِجُ لَا تَحْجِجُ الظَّرْفُ مِنْهَا حَاجَةٌ وَرَجَمِعَ ابْنُ الْقَاعِ
 دَامًا شَدَّ تَفَاعِيلُ التَّضَادُّ بِأَمٍّ ضِدُّ شَدُّ تَضَادُّ تَضَادُّ تَأَخَّرَ
 مِثْلُ مَنَاعَلَتْ اسْتَقَمَ دَوْمٌ وَرَمَكِيَاتٌ مَضَاعِفٌ بِأَمٍّ مَمُوزٌ
 وَمَعْتَلٌ مَمُوزٌ فَوَمَضَاعِفٌ الْإِمَامَةُ أَمٌّ شَدُّ أَمَّرَ

ادغام در ان حرف ادغام یا بد در رول بر غنة و در باقی با غنة چون من کربک
من لدا من یرغب سر وقت و جدم صالجا من ذکرند در یک کلمه
چون دنیا و صنوان فائده لام تعریف در و ذر زس شی ص ص
ظال ن ادغام یا بد چون والشمس این حروف را حروف شمسی گویند
و در دیگر حروف مدغم نشود چون والقبیر این حروف را حروف قمری گویند و چه
تسمییه این است که این هر دو لفظ در قرآن مجید واقع اند اول با دغام و ثانی بی
ادغام پس حروفی که در آنها ادغام میشود بالفظ شمس مناسبت دارند و دیگر بالفظ
قمری بچهارم در افادات نافعه جناب استادی مولوی سید
محمد صاحب بریلوی اعلی الشرحه فی الجته ذهبی ثاقب اشتمد و همی لعلم
عرف هم می گماشتند شد و ذکر شود از صرفیه را بتقریر قاعده بوجه ایق دفع
میفرمودند و مطالب بگر هم بیان بدیع ارشادی نمودند بعضی ازان تقاییر
افاده حواله قلم میکنند افاده در معتل افعال استفعال اعلال آمده چون
اقام اقامه و استقام استقامه و صحیح هم آمده چون اذبح اذواحا
و استصوب استصوبا و تصحیح بکثرت آمده صرفیان بسبب تصویب
در تقریر قاعده همه الفاظ کثیره را شاذ قرار داده اند جناب استادی المرحوم
المختصر رفع الشرحه تقریر قاعده نهجی فرمودند که شاذ و بالکل دفع شده
و همه کلمات صحیح بر قاعده نشسته و آن انیسیت که هر او و یای متحرک
که ما قبلش حرف صحیح ساکن باشد و در مصدر ملاتی الف ساکن نباشد

علم الصیغه

ادغام در ان حرف ادغام یا بد در رول بر غنة و در باقی با غنة چون من کربک
من لدا من یرغب سر وقت و جدم صالجا من ذکرند در یک کلمه
چون دنیا و صنوان فائده لام تعریف در و ذر زس شی ص ص
ظال ن ادغام یا بد چون والشمس این حروف را حروف شمسی گویند
و در دیگر حروف مدغم نشود چون والقبیر این حروف را حروف قمری گویند و چه
تسمییه این است که این هر دو لفظ در قرآن مجید واقع اند اول با دغام و ثانی بی
ادغام پس حروفی که در آنها ادغام میشود بالفظ شمس مناسبت دارند و دیگر بالفظ
قمری بچهارم در افادات نافعه جناب استادی مولوی سید
محمد صاحب بریلوی اعلی الشرحه فی الجته ذهبی ثاقب اشتمد و همی لعلم
عرف هم می گماشتند شد و ذکر شود از صرفیه را بتقریر قاعده بوجه ایق دفع
میفرمودند و مطالب بگر هم بیان بدیع ارشادی نمودند بعضی ازان تقاییر
افاده حواله قلم میکنند افاده در معتل افعال استفعال اعلال آمده چون
اقام اقامه و استقام استقامه و صحیح هم آمده چون اذبح اذواحا
و استصوب استصوبا و تصحیح بکثرت آمده صرفیان بسبب تصویب
در تقریر قاعده همه الفاظ کثیره را شاذ قرار داده اند جناب استادی المرحوم
المختصر رفع الشرحه تقریر قاعده نهجی فرمودند که شاذ و بالکل دفع شده
و همه کلمات صحیح بر قاعده نشسته و آن انیسیت که هر او و یای متحرک
که ما قبلش حرف صحیح ساکن باشد و در مصدر ملاتی الف ساکن نباشد

اعمال است
فعل ناقص
فعل ماضی
فعل مضارع
فعل امر
فعل نکره
فعل مکرر
فعل جزمی
فعل مجزئ
فعل ناقص
فعل تام
فعل ماضی
فعل مضارع
فعل امر
فعل نکره
فعل مکرر
فعل جزمی
فعل مجزئ
فعل ناقص
فعل تام

حین تحقیق شروط دیگر حرکت آن واو و یا باقیل دهند و اگر آن حرکت فحه
باشد واو و یا الف شود و از افعال استفعال چنانکه مصدر برین دو وزن آید بر
وزن اَفْعَلَةٌ وَاِسْتَفْعَلَةٌ هم می آید اِقَامَةٌ وَاِسْتِقَامَةٌ و هم به مصادر افعال
معلله این هر دو باب بر همین وزن بوده اند و این وزن خاص در اجوف آمده
چنانکه وزن فَعَلَ مصدر ثلاثی مجرد مختص بناقص است و در غیر ناقص نیامده
و بحیثیکه ناقص را اختصاص بوزن فَعَلَ نیست مصدر ناقص بر دیگر اوزان
هم می آید فَعَلَ را البته اختصاص بناقص است که در غیر ناقص نمی آید همچنین
اجوف افعال و استفعال را اختصاص باین دو وزن نیست مصدر اجوف
این هر دو باب بر وزن افعال و استفعال هم می آید چنانچه در جمیع صنایع مصححین
هر دو باب البته اَفْعَلَةٌ وَاِسْتَفْعَلَةٌ در غیر اجوف نمی آید پس در مصادر فِج
وَاِسْتَضَوَبَ و امثالش که بر وزن افعال و استفعال آمده واو و یا ملاتی
الف ساکن است لهذا در جمیع باب اعلال نمودند و در مصدر اِقَامَةٌ وَاِسْتَقَامَةٌ
و امثالش که بر وزن اَفْعَلَةٌ وَاِسْتَفْعَلَةٌ است واو و یا ملاتی ساکن
نیست لهذا در جمیع باب اعلال نمودند پس بیج کلمه برخلاف قاعده نیست
سوال فعل را در اعلال اصل قرار داده اند و مصدر را فرع چنانکه در
قَامَ قِيَامًا وَقَامَ قِيَامًا نُوْثَةً اند و اینجا عکس آن لازم می آید که
فعل در اعلال تابع مصدر شده جواب این اصالت و فرعیست سخنی است
سر سری اصل در اعلال و بموجب احکام اینست که وحدت حکم باب منظوری باشد
تا صیغه غیر مناسب نشود پس اگر در یک صیغه وجهی مقتضی قومی اعلال شود در همه

فعل ناقص
فعل تام
فعل ماضی
فعل مضارع
فعل امر
فعل نکره
فعل مکرر
فعل جزمی
فعل مجزئ
فعل ناقص
فعل تام
فعل ماضی
فعل مضارع
فعل امر
فعل نکره
فعل مکرر
فعل جزمی
فعل مجزئ
فعل ناقص
فعل تام
فعل ماضی
فعل مضارع
فعل امر
فعل نکره
فعل مکرر
فعل جزمی
فعل مجزئ
فعل ناقص
فعل تام

علم الصیغه

اعمال است
فعل ناقص
فعل تام
فعل ماضی
فعل مضارع
فعل امر
فعل نکره
فعل مکرر
فعل جزمی
فعل مجزئ
فعل ناقص
فعل تام

صیغ اعلان میکنند و اگر در یک صیغه مقتضی قوی تصحیح یافته شود همه صیغ را
 صحیح میدارند مراعات این معنی که مقتضی در اصل یافته شد یا در فرع هرگز
 ملحوظ نیست مثلاً بودن و او میان یای مفتوحه و کسره ثقیل است و مقتضی
 حذف و اولهنا در یعد و او را حذف کردند و در دیگر صیغ بر عایت تناسب
 یا مثلاً اجتماع دو همزه زانده در اول مضارع ثقیل است و مقتضی حذف همزه
 دوم لهند را کریم که در اصل ااکریم بود همزه دوم حذف شده و در دکریم و تکریم
 و نکریم این علت موجود نیست صرف بر عایت تناسب حذف کردند
 بی لحاظ این معنی که بعد اصل است و تعد و غیره فرع آن یا کریم اصل است
 و تکریم و غیره فرع آن الا اگر غایب اصل قرار دهند تابع کردن تکریم را کریم
 را بجای میشود و اگر متکلم اصل باشد اتباع اعد تعد مرعید را نازیا میگردد و سوال
 ازین تقریر واضح شد که اصل قاعده در یعد یافته میشود و تعد و اعد و تعد
 تابع آن هستند پس آنچه که درین رساله نوشته که تقریر قاعده در مطلق
 علامت مضارع می باید صرف دریا تقریر قاعده نمودن و دیگر آن را تابع
 قرار دادن تطویل لا طائل است غلط میشود **جواب** در تحریر قواعد دو
 مقام است یکی تقریر قاعده دیگر بیان نکته و سبب حکم قاعده در تقریر قاعده
 بیان کلی باید که شامل جمیع جزئیات باشد و در بیان نکته و سبب شرح
 نموده شود که علت حکم چنین یافته شد در فلان صیغه و دیگر آنرا تابع کرده
 اند در اصل تقریر تفریق نمودند موجب انتشار ذهن میشود و لهند عادت محققین
 همچنین است لکاتری فی الفصول الاکبریة و الاصول الاکبریة

سوال
 کریم که در اصل
 دوم بود یعنی
 کسره یا حذف
 بدل از کسره
 بود و دیگر قاعده
 است که در
 ابدال بود
 در عایت را جبر
 است که در
 دوم اصل است
 و این برود
 زانده است
 کسره است
 و تحقیق
 دوم را حذف
 کرد و سبب

علم الصیغه

قیاس است داعی اعتبار قلب گردیده مجتنب تحفیف همزه یا اعلال بر تحقق
 علت خلاف قیاس است و داعی برای اعتبار قلب میتواند شد افاده در
 لم کن و ان کن گاهی نون را حذف کرده لم کن و ان کن میگویند این
 حذف را خلاف قیاس گفته اند جناب استاذی غفر الله له تقریر قاعده برای
 آن فرمودند و آن این که هر نون که در آخر فعل ناقص واقع شود و صین نون
 جواز م جائز است که حذف گردد هر چند که این قاعده منحصر در همین یک
 فرد است لیکن کلیت را انحصار در فرد واحد ضر نیست تحلف بعضی
 جزئیات در حکم مضرت است و لیس و نظیر این تقریر بعضی محققین است قاعده
 را در لفظ یا الکره با ثبات همزه با حرف ندای آید یعنی اینکه هر الف و لام که
 در سببی از اسمای آبی بعد حذف همزه بجایش قائم شده باشد بوقت نول
 حرف ندا همزه آن قطعی شده باقی ماند این کلمه هم منحصر در لفظ الله است
 و بس افاده یا ای مهمل از همزه چون فای افعال باشد تانی شود
 چون اینکل و ایتمو لهذا اخذ که در ان یا تا شده شاذ گفته اند جناب استاذنا
 المرحوم برای دفع شذوذ آن میفرمودند که تا در اخذ اصلی است مجرد آن
 اخذ نیز نبوده است نه اخذ یا اخذ و بودن اخذ بمعنی اخذ از بیضاوی
 واضح میشود پس اخذ مثل اشیع است که مانع از شیخ و تالی آن اصلی است
 افاده فیما بین ابصرین و کوفیین اختلاف است درین که فعل اصل است
 یا مصدر کوفیان باول قائل اند بصریان بنانی و اصل اختلاف در همین است
 که آیا فعل ماضی یا ماده و اصل قرار داده مشتق منه باید گفت و مصدر را فرع

دفع شذوذ آن میفرمودند که تا در اخذ اصلی است مجرد آن
 اخذ نیز نبوده است نه اخذ یا اخذ و بودن اخذ بمعنی اخذ از بیضاوی
 واضح میشود پس اخذ مثل اشیع است که مانع از شیخ و تالی آن اصلی است
 افاده فیما بین ابصرین و کوفیین اختلاف است درین که فعل اصل است
 یا مصدر کوفیان باول قائل اند بصریان بنانی و اصل اختلاف در همین است
 که آیا فعل ماضی یا ماده و اصل قرار داده مشتق منه باید گفت و مصدر را فرع

علم الصیغه

اول همزه در فعل
 کلامه بعد از حذف
 حروف غیر حروف
 جواز م جائز است
 که حذف گردد
 هر چند که این
 قاعده منحصر
 در همین یک
 فرد است
 لیکن کلیت
 را انحصار
 در فرد واحد
 ضر نیست
 تحلف بعضی
 جزئیات در
 حکم مضرت
 است و لیس
 و نظیر این
 تقریر بعضی
 محققین است
 قاعده را
 در لفظ یا
 الکره با
 ثبات همزه
 با حرف
 ندای آید
 یعنی اینکه
 هر الف و
 لام که در
 سببی از
 اسمای آبی
 بعد حذف
 همزه
 بجایش
 قائم
 شده
 باشد
 بوقت
 نول
 حرف
 ندا
 همزه
 آن
 قطعی
 شده
 باقی
 ماند
 این
 کلمه
 هم
 منحصر
 در
 لفظ
 الله
 است
 و بس
 افاده
 یا ای
 مهمل
 از
 همزه
 چون
 فای
 افعال
 باشد
 تانی
 شود
 چون
 اینکل
 و ایتمو
 لهذا
 اخذ
 که
 در
 ان
 یا
 تا
 شده
 شاذ
 گفته
 اند
 جناب
 استاذنا
 المرحوم
 برای
 دفع
 شذوذ
 آن
 میفرمودند
 که
 تا
 در
 اخذ
 اصلی
 است
 مجرد
 آن
 اخذ
 نیز
 نبوده
 است
 نه
 اخذ
 یا
 اخذ
 و
 بودن
 اخذ
 بمعنی
 اخذ
 از
 بیضاوی
 واضح
 میشود
 پس
 اخذ
 مثل
 اشیع
 است
 که
 مانع
 از
 شیخ
 و
 تالی
 آن
 اصلی
 است
 افاده
 فیما
 بین
 ابصرین
 و
 کوفیین
 اختلاف
 است
 درین
 که
 فعل
 اصل
 است
 یا
 مصدر
 کوفیان
 باول
 قائل
 اند
 بصریان
 بنانی
 و
 اصل
 اختلاف
 در
 همین
 است
 که
 آیا
 فعل
 ماضی
 یا
 ماده
 و
 اصل
 قرار
 داده
 مشتق
 منه
 باید
 گفت
 و
 مصدر
 را
 فرع

و مشتق از ان یا بالعکس پس بصیران بامر معنوی استدلال میکنند که معنی مصدری ماده و اصل برای معانی جمیع افعال اسمائی مشتقهاست پس لفظ مصدر هم ماده و اصل برای جمیع مشتقات باشد و کوفیان با مور لفظیه استدلال میکنند مثلاً اکثر مصدر تابع فعل در اعلال می باشد و اعلال از امور لفظیه است پس مصدر را رفع فعل در لفظ و مشتق از ان می باید گفت جناب استادنا المرحوم مذهب کوفیین را ترجیح میدادند فی الواقع دلائل قویه بر وجحان مذهب کوفیین قایم است اول اینکه گفتگو در اشتقاق است و اشتقاق از امور لفظیه است اگر چه علاقه معنی هم دارد پس در لفظ فعل ماضی و مصدر تامل باید کرد که آیا لفظ فعل ماضی لیاقت ماده بودن میدهد یا لفظ مصدر و عند التامل بدرک میگرد که لفظ فعل لیاقت مادیت دارد نه لفظ مصدر زیرا که جمله حروفی که در فعل ماضی یافته می شود با ضرورت در مصدر یافته می شود و بالعکس و هم خبر بخت و وزن مصادر ثلاثی یعنی قتل قتل فتنه شکر طلب خنق صیغره هدی و در تفاعل و تفعّل و تفعّل در شبهه اوزان حروف مصدر از حروف فعل ماضی زائد است و ظاهر است که لیاقت مادیت همون میدارد که در جمله فروع یافته شود نه آنکه یافته نشود هم فرید علیه آحق و الیق ست باصالت و مادیت نه مزید و بودن همه حروف فعل ماضی در جمله مصادر عمیان است در اخشیان و او بنیام که او موجود در اخشوشن و الف موجود در او نام یافته نمیشود و چش اینک او و الف در مصدر بسبب کسره ماقبل حسب اقتصار قاعده یا گردیده پس بالاصل او و الف در مصدر موجود است و اگر

و مشتق از ان یا بالعکس پس بصیران بامر معنوی استدلال میکنند که معنی مصدری ماده و اصل برای معانی جمیع افعال اسمائی مشتقهاست پس لفظ مصدر هم ماده و اصل برای جمیع مشتقات باشد و کوفیان با مور لفظیه استدلال میکنند مثلاً اکثر مصدر تابع فعل در اعلال می باشد و اعلال از امور لفظیه است پس مصدر را رفع فعل در لفظ و مشتق از ان می باید گفت جناب استادنا المرحوم مذهب کوفیین را ترجیح میدادند فی الواقع دلائل قویه بر وجحان مذهب کوفیین قایم است اول اینکه گفتگو در اشتقاق است و اشتقاق از امور لفظیه است اگر چه علاقه معنی هم دارد پس در لفظ فعل ماضی و مصدر تامل باید کرد که آیا لفظ فعل ماضی لیاقت ماده بودن میدهد یا لفظ مصدر و عند التامل بدرک میگرد که لفظ فعل لیاقت مادیت دارد نه لفظ مصدر زیرا که جمله حروفی که در فعل ماضی یافته می شود با ضرورت در مصدر یافته می شود و بالعکس و هم خبر بخت و وزن مصادر ثلاثی یعنی قتل قتل فتنه شکر طلب خنق صیغره هدی و در تفاعل و تفعّل و تفعّل در شبهه اوزان حروف مصدر از حروف فعل ماضی زائد است و ظاهر است که لیاقت مادیت همون میدارد که در جمله فروع یافته شود نه آنکه یافته نشود هم فرید علیه آحق و الیق ست باصالت و مادیت نه مزید و بودن همه حروف فعل ماضی در جمله مصادر عمیان است در اخشیان و او بنیام که او موجود در اخشوشن و الف موجود در او نام یافته نمیشود و چش اینک او و الف در مصدر بسبب کسره ماقبل حسب اقتصار قاعده یا گردیده پس بالاصل او و الف در مصدر موجود است و اگر

علم الصیغره

استقامت آن قامه مقول و الا اذ ان كان...
 مصدر ماضی باشد در صورتی که در او و الف در مصدر موجود است و اگر...
 و الف در مصدر بسبب کسره ماقبل حسب اقتصار قاعده یا گردیده پس بالاصل او و الف در مصدر موجود است و اگر...
 و الف در مصدر بسبب کسره ماقبل حسب اقتصار قاعده یا گردیده پس بالاصل او و الف در مصدر موجود است و اگر...
 و الف در مصدر بسبب کسره ماقبل حسب اقتصار قاعده یا گردیده پس بالاصل او و الف در مصدر موجود است و اگر...
 و الف در مصدر بسبب کسره ماقبل حسب اقتصار قاعده یا گردیده پس بالاصل او و الف در مصدر موجود است و اگر...

Website: MadarseWale.blogspot.com
 Website: NewMadarsa.blogspot.com

مصدر ماده بودی ماضی خشیدش از تخم آمدی همچنین همه افعال اسماک
 مشتقه زیرا که قاعده و وجهی برای ابدال یا باو در انشودن بالف در ادغام
 یافته نمی شود و مصدر تفعیل که حرف مکرر ماضی یافته نمیشود و محققان گفته اند
 که اصل یا تفعیل آن حرف مکرر بوده مثلاً تجمید در اصل تجمد بودیم دوم را
 بیا بدل کردند اکثر در مضاعف حرف دوم را برای دفع نقل بحرف علت
 بدل میکنند چنانچه در دشها که اصلش دشها بود سین آخر را بالف بدل
 کردند سوال اینکه گفتی تبریضه و تسمیة و سلام و کلام مصادر تفعیل و قتال
 و قیتال مصدر نفاع علت منقص میشود چه درین مصادر جمله حروف هنی
 موجود نیست جواب گفتگو در اصل مصادر است که کلیته در باب باشد
 مصادر قلیله الوجود اعتبار را نشاید و سلام و کلام را اسم مصدر گفته اند و اصل
 وزن تفعیل بر آورده اند و گفته که تسمیة مثلاً در اصل تسمیو بود یا را
 حذف کرده تا در آخر عوض دادند و او بسبب رابعیت یا شده و در
 قیتال الف که در هنی بود بسبب کسر ما قبل یا شده و قتال مخفف
 است پس در جمله مصادر همه حروف فعل ماضی ولو تقدیر موجود است
 دوم آنکه فعل بر مصدر یافته میشود مثل لیس و عسی پس اگر مصدر اصل باشد
 وجود فرعی وجود اصل لازم آید مصدر بی فعل نیامده و بعضی مصادر را
 که عقیده گفته اند مثل متن و تقسیم که ازین هر دو جز قائل نیامده پس
 بودن آنها بچنین مسلم نیست چنانچه از قاموس واضح میشود
 سوم اینکه بصریان بودن معنی مصدری را ماده بر اسمی معانی

علم الصبغ

در این کتاب در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ

در این کتاب در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ

در این کتاب در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ

در این کتاب در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ
 و در بیان در علم صبغ

اسرار است در ظاهر و باطن
 از مصدر بران معنی
 اولی و علی از ذریع
 و فعل و از مصدر
 لفظ از مصدر
 لفظ از مصدر
 لفظ از مصدر
 لفظ از مصدر
 لفظ از مصدر

معنی و معنی در این
 و معنی و معنی در این
 معنی و معنی در این
 معنی و معنی در این
 معنی و معنی در این
 معنی و معنی در این
 معنی و معنی در این
 معنی و معنی در این
 معنی و معنی در این

فعال و مشتقات دلیل بر اشتقاق لفظ فعل از لفظ مصدر قرار داده اند
 این معنی بعد تا مل در حقیقت اشتقاق لفظی محض باطل میگوید و حقیقت
 اشتقاق لفظی اینست که در دو لفظ تناسب باشد لفظاً و معنی و هر جا از
 لفظی اعتبار بنا، لفظ دیگر سهل باشد لفظ دوم را مبنی و مشتق از لفظ
 اول قرار دهند صورت صنوع آوانی و حلی از ذریع و فعضه ماده ذریع
 و فعضه علیحه اولاً موجود است و در آن تصرف کرده آوانی و حلی میسازند
 اینجا نیست که مشتق منہ علیحه اولاً موجود بود و در آن تصرف کرده مشتق را
 ساخته اند تحقق مشتق منہ مشتق باعتبار وضع و استعمال در زمان واحد
 است پس در دلیل اشتقاق فعل از مصدر کصنوع آوانی و حلی من المذریع
 و الفیضیه ذکر نمودن قیاس مع الفارق است فائده غیر محققین
 در بیان این اختلاف و تحریر دلائل طرفین عجیب خبط میکنند تقریر
 اختلاف در مطلق اصالت و فرعییت میکنند و در بیان استدلال میگویند
 که لجرمان با نخبست مصدر را اصل میگویند که فعل از مصدر مشتق است
 و کوفیان با نخبست فعل را اصل میگویند که مصدر تابع فعل است
 در اعلال باز میگویند که مصدر من حیث الاشتقاق اصل است
 و فعل من حیث الاعلال اصل است و اصل حقیقت آنست که تحریر نمودیم
 ما بجله نزد لجرمان شمش هم مشتق اند هم فاعل هم مفعول و هم ظرف و
 هم اسم که صفت مشتبه هم تفطیس و نزد کوفیان هفت شمش مذکور و یک مصدر
 و اصل اختلاف در اشتقاق است که فعل از مصدر مشتق است یا مصدر

علم الصیغه

در این معنی و معنی
 در این معنی و معنی
 در این معنی و معنی
 در این معنی و معنی
 در این معنی و معنی
 در این معنی و معنی
 در این معنی و معنی
 در این معنی و معنی
 در این معنی و معنی

Website: MadarseWale.blogspot.com
 Website: NewMadarsa.blogspot.com

کتاب الف باقی به این است که در بعضی از کلمات از جهت تشبیه و تمثیل بعضی کلمات را در بعضی کلمات دیگر جایز می‌دانند...

مثلاً تدعین واحد موتث حاضر بسبب اعلال با جمع موتث حاضر ملتبس شده و در جمیع ابواب ناقص کسور العین و مفتوح العین چه مجرد و چه مفرد این التباس موجود است پس این التباس چرا مانع اعلال نشد و نه اینکه تشبیه با واحد مغایرت دارد و ال بر تعدد همچنین جمع هم جواز التباس در یکی و عدم جواز در دیگری محکم محض است و بعد التمثل میگوئیم که براس تحاشی از التباس اجتماع ساکنین با جابر میگردید یا نه بر شق اول با ایستی که نون خفیفه هم با الف بیاید و بر شق ثانی با ایستی که نهجیکه نون خفیفه با الف نمی آید نون ثقیله هم نمی آید و این که اگر نون ثقیله هم نمی آید سبب تا کییدی براس تشبیه باقی نمی ماند کلامی است نهایت سبب تا کییدی منحصراً نون نیست بطریق دیگر تا کییدی میتوان کرد نه بینی که فعل التفضیل از نون و عمیب و مزید و رباعی نمی آید در اینجا ادای معنی تفضیل بطریق دیگر میکنند بالجملة مذمب کو فیان که حذف و او و یا با نون ثقیله بسبب اجتماع ثقیلین است بی غبار است و مذمب بصیران بیح وجه راست نمی نشینند خامه در صیغ مشکله مناسب معلوم شد که در خامه کتاب صیغ مشکله قرآن مجید درج کرده شود چه مقصود بالذات از تعلم صرف نحو ادراک معانی قرآن مجید است و بیان آن صیغ بموجب تذکر و تعلم اکثر قواعد صرف خواهد شد و قاعده چنین است که در مقام سوال صیغه را بر اسم خطائی نویسند بلکه بوضع تلفظ تا اشکال پیدا کند و در اینجا صیغه که قابل استفسار است بعد حرف صن می نویسیم و بیان

از جهت تشبیه و تمثیل بعضی کلمات را در بعضی کلمات دیگر جایز می‌دانند...

علم الصیغه

سبب تشبیه و تمثیل بعضی کلمات را در بعضی کلمات دیگر جایز می‌دانند...

کتاب الف باقی به این است که در بعضی از کلمات از جهت تشبیه و تمثیل بعضی کلمات را در بعضی کلمات دیگر جایز می‌دانند...

این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در
این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در
این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در

آن بعد حرف وصل فتقون بصیغه جمع مذکر حاضر معروف
است فالتقون همزه وصل التقوا بسبب در آمدن فایفتاد و نون
که در آخر است نون اعرابی نیست بلکه نون وقایه است که میان فعل
و یای متکلم برای نگاهد اشتن آخر فعل از کسره می آید صل فالتقونی بوده
یا صل متکلم را حذف کرده بر کسره نون وقایه التفا کردند که اکثر چنین
میکنند بعد از آن کسره بسبب قف ساقط شد فالتقون گشت این
صیغه ناقصه است از باب افتعال حسب معمول از تقون آنرا ساخته
اند و تقون در صل تقیون بوده ضممه یا بعد از اله حرکت ما قبل
با قبل داده یا را وا کرده با جماع ساکنین بین اختند تقون
شد صل قره تقون ب مثل فالتقون است زیرا اینکه صحیح است
از فتح یفتح فاند اکثر بسبب لحوق نون وقایه بعد افعال موقوفه
یا منخرمه که بعد حذف یای متکلم بر نون وقف می آید صیغه اشکال پیدا
میکنند طالب علم متحیر میشود که با حذف جزم و وقف نون اعرابی چگونه آمده
و همچنین افتادون همزه در وجه کلام موجب اشکال صیغه میشود با خصوص
که حرف کلمه دیگر را که اتصال آن سبب سقوط همزه شده با صیغه
ضم کرده پسند چون ترجیحی از یا ایها النفس المطمئنة ارجعی
و کنذا سعبد و از یا ایها الناس اعبد و اذکر رجوع و ارجعی
ارجعوا و ارجعوا و ارجعوا و ارجعوا و ما و الا که بر ماضی البواب
همزه وصل در می آید الف این هر دو هم می افتد پس

در این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در
این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در
این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در

علم الصیغه

در این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در
این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در
این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در

این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در
این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در
این آیت بعد از آنکه در
سوره بقره در باب اول
در باب اول از آن است که در

وَلْتَاتِ اعْتَابَ بِهَا بِيَابِهَا وَمَا اسْتَغْنَاهُمْ بِهَا فَكَانَ مِنَ الْأَغْنَىٰ وَالْعِيَالُ عَلَيْهِمْ وَأَلْفَاظُهُمْ فِي الْإِسْمَاءِ وَالْفِعْلِ وَالْأَعْنَافِ وَالْأَعْنَافُ وَالْأَعْنَافُ وَالْأَعْنَافُ وَالْأَعْنَافُ

متجر میشود که در حاضر معروف لام امر چگونگی آمدن و لَتَاتِ ب صیغه
واحد مؤنث امر غائب معروف هموزفا و ناقص یایی از ضرب لام امر
سبب در آمدن و اوساکن شده و قاعده چنین است که لام امر بعد
و او و جو با ساکن میشود و بعد فاجواز او سببش اینکه عرب هر جاوزن فعل
باشد با الاصلت یا بالعرض سطر ساکن میکنند در کتف کتف میکنند
و ما بعد لام متحرک می باشد پس بدخول و او یا فاصورت فعل بالعرض پیدا کنند
پس لام را ساکن میکنند و وجه و جوب در او کثرت استعمال است و لَتَاتِ
ما از تاتی مضارع گرفته اند یای آخر بسبب لام امر اقاده ص ۹
و تَبَّحَهُ ب صیغه واحد مذکر غائب اثبات مضارع معروف ناقص
از افتعال ثقی بود بسبب جزم که لعطف بر ما قبلش آمده یا حذف
شده هیئت ما قبلش چنین است وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِشِّ
اللَّهَ وَتَبَّحَهُ لِسَبَبٍ مَنْ لَطُحَ وَيُحِشِّ وَتَبَّحَهُ هِرَسَهُ رَا جَزَمَ شَدَّ دَرِينِ وَوَحَرَ
علت بسبب جزم اقاده و در یطع عین که لام کلمه است ساکن شده
بود چون بالام ما بعد آن اجتماع ساکنین شد عین را کسره دادند
و تَبَّحَهُ بعد حذف یا بسبب لحوق ضمیر مفعول صورت وزن فعل
پیدا کرده لهذا قاف را ساکن کردند تَبَّحَهُ شد ص ۱۰ ادجه ب
ازجه صیغه واحد مذکر امر حاضر معروف ناقص از افعال لحوق ضمیر
واحد مذکر غائب مفعول ازجه شد چون در قرآن مجید بعد آن لفظ و
آخاه واقع شده و صورت وزن فعل چون ابل پیدا کرده قاعده

علم الصیغه

وَلْتَاتِ اعْتَابَ بِهَا بِيَابِهَا وَمَا اسْتَغْنَاهُمْ بِهَا فَكَانَ مِنَ الْأَغْنَىٰ وَالْعِيَالُ عَلَيْهِمْ وَأَلْفَاظُهُمْ فِي الْإِسْمَاءِ وَالْفِعْلِ وَالْأَعْنَافِ وَالْأَعْنَافُ وَالْأَعْنَافُ وَالْأَعْنَافُ

عرب است که درین وزن هم وسطا ساکن میکنند پس با ساکن کردند آنچه
 و آخاه شد ص ۱۱ عَصَوَابٌ صَيغَةٌ مَعْرُوبَةٌ مَعْرُوبَةٌ مَعْرُوبَةٌ
 است چون زَنُوا وَاوَءَعَطْتُ بعد از آن آمده در همه عَصَوَابٌ وَاوَءَعَطْتُ
 يَعْتَدُونَ وَاوَءَعَطْتُ حَتَّى مَاتَ وَاوَءَعَطْتُ مَاتَ مَاتَ مَاتَ
 لِهَذَا عَصَوَابٌ وَاوَءَعَطْتُ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ
 مضارع معروف است منصوب بان مضارع از نظر مثل بدل لون آن
 در لون متکلم ادغام شده مثل مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ
 حاضر اثبات هجی معروف اجوف از نظر مثل فلس لون و قایم با هم متکلم که در
 آخرش آمده مثل مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ
 اثبات مضارع معروف با لون تقیید مهموز عین و ناقص است از فتح در اصل
 ترین بوده بسبب لون تقیید لون اعرالی حذف شده و یارا که غیر طه
 بود بسبب اجتماع ساکنین با لون تقیید کسره دادند ترین شد و
 ترین در اصل تر این بود هر بقاعده تسیل که در افعال رویت وجودت
 پیچید و یا بقاعده تر این و پیش ازین نوشته ام که چنانچه لون تاکید
 در آخر مضارع مثبت بعد لام تاکید می آید همچنین بعد اما شریطه
 هم می آید همین جهت اما ترین شد ص ۱۱ الحدیب صیغه
 لم تر است و احد ذکر حاضر لغوی جی لم در فعل مستقبل معروف از
 رویت که اعلالات جمله صیغ آن در تصاریف افعال
 و است بسبب آمدن هزه استفهام ألم تر شد ص ۱۱ قَائِلِينَ

این هزنی است از وی
 که در باره امر الکن
 و آن است در تمام این قدر این
 است از آن جهت که برسان
 است از آن جهت که برسان
 است از آن جهت که برسان

و اذ انغصبت
 و اذ انغصبت
 و اذ انغصبت
 و اذ انغصبت
 و اذ انغصبت

این هزنی است از وی
 که در باره امر الکن
 و آن است در تمام این قدر این
 است از آن جهت که برسان
 است از آن جهت که برسان
 است از آن جهت که برسان

علم الصیغ

درباره افعال
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

این هزنی است از وی
 که در باره امر الکن
 و آن است در تمام این قدر این
 است از آن جهت که برسان
 است از آن جهت که برسان
 است از آن جهت که برسان

درباره این لغت در تمام کتب
بسیار در این لغت است زیرا که این لغت
بسیار در این لغت است زیرا که این لغت
بسیار در این لغت است زیرا که این لغت

بصیغه جمع مذکر اسم فاعل ناقص از ضرب یعنی دشمن دارندگان
قالین بود بقاعده را این اعلال کردند هر چند که این صیغه اشکال ندارد
ولیکن اکثر صیغه بسبب اشتراک با سومی دیگر در دیگر زبان جنبیت پیدا
میکند قالین فرشی میباشد باینجهت این صیغه را اشکال پیدا شده
حکایت یکی از طلبائی بریلی بزمانی که رام پور بودم وارد رام پور بود و
شرح ملازمن میخواند و کتب صرف زین پیش از من در بریلی خوانده بود
حسب عادت خود مشق بیان صیغه از و کنانیده بودم و صیغهای مشکله
مخفوظ داشت یکی از طلبائی متی رام پور مستعد مناظره با این طالب علم
شد هر چند این بچاره عذر عدم مساوات و تبائن پیش از حدتین کاملترین
پیش کرد رامپوری تشدید این بچاره حسب دستور طلبیه عاقلین که در
همچو توقع ابتدائی استفسار از جانب خود صلیحت میدانند آغاز مناظره
با این وضع کرد که از رامپوری پرسید که آسمان چه صیغه است بجزواستماع
عقل رامپوری بچرخ آمد و هر چند فکر خود را کرد مش داد سیرش بجزو
از بروج این صیغه نرسید و چون خمسه متخیره حیران ماند سببش همون
اشتراک لفظی ست و رنه صیغه من شکل نیست بروزن افعلان تشنیه اسم
تفضیل ست لون بسبب وقت ساکن شده و یکین که صیغه تشنیه مذکر
غائب ماضی معروف باشد از باب افعال که در آخر لون وقایه و
یا کے متکلم بوده یا حذف شده و کثره لون بسبب وقت بیفتاد
و لفظ قالین دو احتمال دیگر دارد یکی آنکه جمع مؤنث امر حاضر

علم الصیغه

و این لغت در تمام کتب
بسیار در این لغت است زیرا که این لغت
بسیار در این لغت است زیرا که این لغت
بسیار در این لغت است زیرا که این لغت

از انان معجزه یافته و در کتب
بسیار در این لغت است زیرا که این لغت
بسیار در این لغت است زیرا که این لغت
بسیار در این لغت است زیرا که این لغت

من القالین قولوا ینزل علینا آیه من سماءنا لعلنا یتقوا
 من القالین قولوا ینزل علینا آیه من سماءنا لعلنا یتقوا
 من القالین قولوا ینزل علینا آیه من سماءنا لعلنا یتقوا
 من القالین قولوا ینزل علینا آیه من سماءنا لعلنا یتقوا

معروف باشد ناقص از مفاعلت قالی لقیالی ما خود از قلی بمعنی دشمن
 داشتن دیگر آنکه واحد مؤنث حاضر معروف باشد از همون باب نون و قایه
 و یای متکلم در آخر آن لاحق شده یا حذف گشته و کسره نون قایه سبب
 وقف بنقیده لیکن این هر دو احتمال در قرآن مجید جاری نمیتواند شد
 زیرا که معروف باللام واقع شده و اقی لعمَلکم من القالین قولین که اول
 صیغه جوانا مونی کتاب مشهورست از همین باب است جمع مؤنث غائب
 اثبات ماضی مجهول فائده در کتاب مذکور اکثر صیغها با اعدالات غیر
 صحیحه قایم کرده لهذا آن کتاب مقبول است تحقیق نیست اصل اشتدا
 که درین اشتدا واقع است بجمع شدت است بمعنی قوت چون
 الخضم جمع نعمت کذافی البیضاوی و در قاموس حمل بودن جمع شد که
 هم بمعنی قوت است هم نوشته صل ۱۸ که نیک ب در اصل لم ین بود
 بموجب قاعده که از فعل ناقص نون آخر بوقت دخول جوارم جائز الحذف
 است نون را حذف کردند که اک کونک ان نیک هم در قرآن مجید واقع
 شده اند صل ۱۹ یهدی ب صیغه واحد مذکر غائب اثبات مضارع
 معروف ناقص از افتعال در اصل یهدی بود چون دال عین افتعل
 واقع شد تا رادال کرده در دال ادغام کردند و فارا کسره دادند یهدی
 شد و فتح هم جائز است یهدی هم میتوان گفت صل ۲۰ یخصمون
 ب در اصل یخصمون بوده بسبب وقوع صاد بجای عین افتعال
 کار بطور یهدی کردند و شرح قاعده این هر دو صیغه در

این بگویند که غلام در امر الهی
 با ما که در سوره بقره و الفاتحه
 فی الجحیم من یخصمون فی الجحیم
 فی الجحیم من یخصمون فی الجحیم
 فی الجحیم من یخصمون فی الجحیم
 فی الجحیم من یخصمون فی الجحیم

علم الصیغه

ان یخصمون فی الجحیم
 ان یخصمون فی الجحیم
 ان یخصمون فی الجحیم
 ان یخصمون فی الجحیم

مجلس علم الصیغه
در بیان این کتاب
که در این کتاب
مجلس علم الصیغه
در بیان این کتاب
که در این کتاب

مثل خاف یخاف ومعنی آن مقارب باده قرار داشته ^{۴۵} محجرات
ب جمع حجره است در و احدین ساکن است و در جمع حسب عد که عین فعل
بالضم مونت و فعله زابوقت جمع بالف تا ضمه میدهند جمع را ضمه دادند و فتح بهم
در نصوره جا تراست و در علی بالکسر مونت و فعله چون کسره عین را کسره
میدهند گاهی فتح و در امثال تیره ترات گویند بفتح عین برای تعلیم این قاعده
این صیغه نوشته اند الحمد لله که این رساله با انجام رسید بفضله جلت آلاءه و جود
بر قواعدی شده که نافع مبتدی و منتهی است با مخصوص باب فادات و خاتمه
مشتمله فوائدیست که اکثر کتب صرف ازان خالی است و ادراک آن بهایت
نافع مقصود بالذات از تحصیل علم صرف علم قرآن مجید است و در خاتمه صیغه و ترجمه
مذکور شده که ادراک اکثر آن بی مراجعت کتب تفسیر دشوار است ازین الفصحی
خواهد بود و بهمین جهت و بسبب اختتام این رساله در سال ۱۲۷۲ هـ مائش علم الصیغه
گذاشته آمد و بسبب ظهور این قوانین جزئیة تحقیق بیاس خاطر شفیق حقیق حافظ
وزیر علی صاحب سلمه با المواب لقب بقوانین جزئیة حافظیه کرده شد
خدای تعالی قبول فرماید و حقیر گنگار نامه سیاه تباہ روزگار از مکاره ذیوره بر آورده
عافیت نامه عنایت فرموده بر آستانه جلیب خود بر شانند و محبتی شفیعی حافظ
وزیر علی صاحب باعث تصنیف این کتاب بهر وجهی که حال مقتضی المرام و
فاز بمبرادات دینی و زموی اردو واجرد عنوان آن الحمد لله رب العلمین وَالصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ عَلَى حَبِيبِهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ طَلَبَهُ وَاصْطَابَهُ أَجْمَعِينَ آمِينَ ط

مجلس علم الصیغه
در بیان این کتاب
که در این کتاب
مجلس علم الصیغه
در بیان این کتاب
که در این کتاب



مجلس علم الصیغه
در بیان این کتاب
که در این کتاب
مجلس علم الصیغه
در بیان این کتاب
که در این کتاب

مجلس علم الصیغه
در بیان این کتاب
که در این کتاب
مجلس علم الصیغه
در بیان این کتاب
که در این کتاب





Pentone
989786314

Website: MadarseWale.blogspot.com
 Website: HewMadarsa.blogspot.com

DARUL KITAB

DEOBAND, DIST. SAHARANPUR, U.P. (INDIA) PIN-247554

Mobile: 9412557658, 9997520332 Phone: 01336-222558

Email : nadmulwajidl@gmail.com